



m.ilbeigi@yahoo.fr

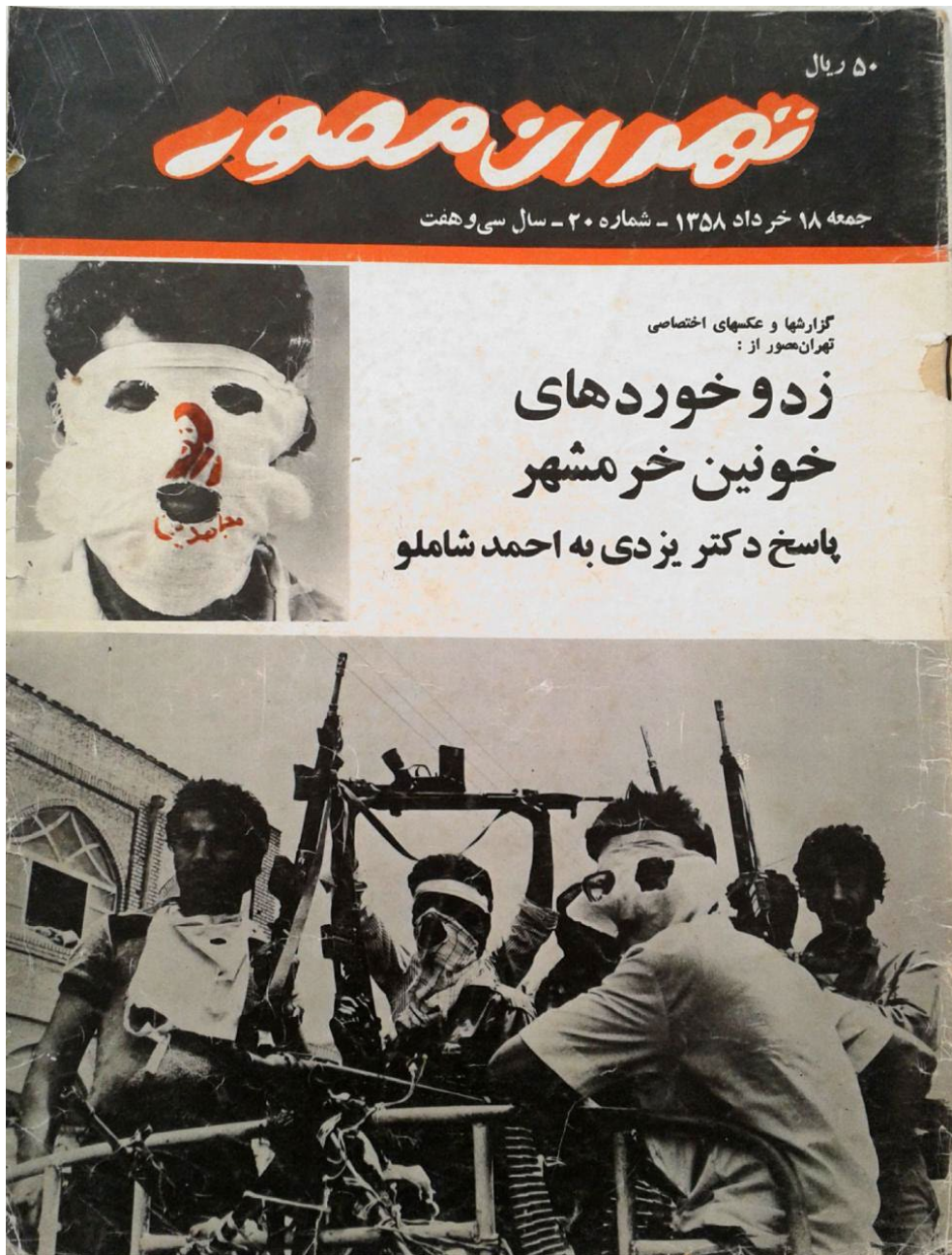
xalvat.info

نشر دیکران

از نگاه فریدون ایل بیگی	کتاب خانه خلوت	نشر دیکران	از نگاه دیکران	از این و آن نارنما	ایران در نشریات فرانسوی زبان
از نگاه م. ایل بیگی	آگاهی نامه	اوا و نما	عکسها و طرحها	فرستاده های دیکران	صفحات اول نشریات سالیان بیش

۸۳۳

نوشته هائی از احمد شاملو در "تهرانمصور"



فهرست

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبادتہ والا

ہفتہ نامہ مستقل سیاسی

و اجتماعی

شمارہ مسلسل ۱۶۴۳

نشانی: خیابان حردمند جنوبی -

کوچہ نقوی شماره ۲۱

تلفن ہبات تحریر یہ ۸۲۳۳۴۸

آگہی ہا ۳۱۱۵۱۵

۳۱۳۸۳۸ - ۳۱۳۸۳۹

سر دبیر مسعود بھنود

معاون تحریری سیروس علی نژاد

دبیر صفحات جهان شہلا شریعتمداری

کاوہ گلستان

دبیر عکس

محمد صیاد

عکسها از

فتح اللہ والا

مدیر داخلی

صالحی

آگہی ہا

خاننر حشمت

شہرستانها

		فہرست	
۳۰	اسلام راستین و اسلام ارتجاعی	۶	صفحات ویژه اخبار
۳۲	نامہا	۹	مقالہ احمد کی نژاد
۳۴	پاسخ یزدی بہ احمد شاملو	۱۰	مقالہ مسعود بھنود
۳۵	مصاحبہ با دکتر سنجابی	۱۲	گزارش رویدادہای خوزستان
۳۸	رودنیا : جنگی افریقائی	۱۴	آلبوم حوادث خوزستان
۴۰	داستان غم انگیز کبھان	۲۰	مقالہ حسین رھرو
۴۲	گزارشہای ۱۵ خرداد	۲۲	آزادی مطبوعات و ...
۵۰	پراکنندہا	۲۴	گزارش از خانہ کارگر
بہت جلد	طرحی از کامبیز درمبخش	۲۶	دانشجویان پرچمداران مبارزہ ...
		۲	تلفن خوانندگان
		۳	کارہکاتور
		۴	کلام نخت
		۵	یادداشتہای کوچہ انقلاب

پاسخ د کتر یزدی به احمد شاملو

مدیر محترم مجله تهران مصور

مدرشماره مورخ ۲۸ اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ آن مجله و در شرح مصاحبه با آقای احمد شاملو مطالبی بی اساس درباره اینجانب نوشته شده بود که توضیحات زیر درباره آن لازم بود. خواهشمند است دستور فرمایند آنرا طبق موازین مطبوعاتی در همان صفحه چاپ کنند تا برای کسانی که طالب حقیقت هستند مورد استفاده قرار گیرد :

از طرف « کمیته مردم آمریکا برای ایران » از اینجانب دعوت شده بود که درباره « نقش علمای اسلام در انقلاب ایران » سخنرانی کنم. این سخنرانی در کلیسای شهر واشنگتن برگزار شد و اینجانب در حدود یک ساعت درباره نقش علمای اسلام در این انقلاب سخن گفتم. هم نوار این سخنرانی موجود است و هم متن نوشته شده آن در دسترس میباشد. شرکت کنندگان در این کنفرانس علاوه بر اینجانب عبارت بودند از آقای دکتر نوز استاد فیزیکدان دانشگاه استافورد کالیفرنیا که بعنوان ناظر بین المللی در محاکمه ۱۱ نفر از عناصر ضد رژیم پهلوی در ایران سفر کرده بود و سخنانش در مجموع گزارش سفرش به ایران بود آقای پروفور فالك استیاه دانشگاه پرینستون و کسی که علیه شرکت آمریکا

در جنگ ویتنام شهرت و سابق فراوان دارد. آقای احمد شاملو هم بفراسی سخنانی گفتند که توسط یکی از دوستان آقای شاملو که از اعضای ایرانی همین کمیته و وابسته به همان گروه از کنفدراسیون ایرانی بودند به انگلیسی ترجمه شد. دبیر روابط خارجی این کمیته که مسئول کنفرانس مزبور هم بود آقای پروفور تام ریگس استاد تاریخ در دانشگاه جورج تاون میباشد. آقای پروفور تام ریگس از شرکت کنندگان در برنامه کنفرانس دعوت کرده که برای صرف جای به منزل او بروند و آقای شاملو و خانم شان و همچنین آقای احمد کرمی و جمعی دیگر از دوستانش بسیار نزدیک آقای احمد شاملو نیز حضور داشتند .

اینکه گروه های مختلفی از آمریکائی ها علاقمند باشند (بهر دلیل) که از جنبش انقلابی ایران مطلع گردند و از علل نارضایتی مردم ایران باخبر شوند امری بسیار طبیعی بوده است و میباشد و اینکه از ایرانیان فعال مقیم آمریکا برای ایراد سخنرانی و دادن توضیحاتی دعوت کنند آنهم بسیار عادی و معمول بوده است و آقای شاملو هم خود مدعی هستند که در زمینه افشاگری رژیم سابق در میان امریکائی ها فعالیت داشته اند، پس اصل مسئله مورد بحث و اعتراض نیست، بلکه



این يك وظیفه بوده است. شاید آنچه که برای این آقایان غیر قابل تحمل بوده و موجب اعتراض است دعوت از يك مسلمان و آنهم دعوت برای معرفی نقش انقلابی علمای اسلام میباشد. در این جلسه که يك کنفرانس عمومی و علمی بود صد ها نفر در آن شرکت داشتند و برادران و خواهران مسلمان مقیم واشنگتن هم در این کنفرانس حضور پیدا کردند و صد ها کتاب و نشریه بزبان انگلیسی نیز بین شرکت کنندگان توزیع گردید و همه ناظر بودند که چگونه سخنرانی اینجانب مورد استقبال قرار گرفت و به تصدیق عموم برای اولین بار اطلاعات دقیق و منطقی و متدل درباره نقش علمای اسلام در انقلاب ایران و علل و ویژگی های انقلاب اسلامی داده شده است.

واضح است که نه اینجانب و نه هیچیک از برادران و خواهران مسلمان ما عضو کمیته دعوت کننده نبوده اند و قبول دعوت توسط اینجانب برای ایراد سخنرانی نیز بهیچوجه به معنای قبول صلاحیت کمیته مزبور نبوده است.

اما چیزی که آقای شاملو با ظرافت شاعرانه خودشان از آن گذشته اند و شاید به همین دلیل هم آنرا فراموش کرده اند این است که اگر قبول دعوت يك گروه از مردم آمریکا در واشنگتن برای معرفی چهره های انقلاب ایران، به نظر ایشان جرم بسوده است پس چرا شرکت خودشان را جرم نمی دانند ؟ ایشان که تازه نفس از راه رسیده بودند و هنوز هم زبان انگلیسی را بلد نبودند پس به توجیه و معرفی چه کسانی برای ایشان برنامه ای گذاشته شده بود ؟ ... خیر، آقای شاملو اگر در آن کنفرانس ۷ به تصدیق چند صد نفر ایرانی شرکت کننده از اعضای انجمن های اسلامی دانشجویان و سازمان های دانشجویان ایرانی در واشنگتن مطلبی و مثله ای غیر عادی به چشم می خورد همانا شرکت خود ایشان و سخنرانی طولانی آنهم بسزبان فارسی در يك کشور خارجی و برای يك عده آمریکائی بوده است !!! و گرنه نوار سخنرانی اینجانب و همچنین متن نوشته آن در دسترس است و میتواند در دسترس کسانی قرار گیرد که علاقمند به رسوا شدن غناس و سوسه کننده هستند .

دکتر ابراهیم یزدی
وزیر امور خارجه

تهران مصور

با چاپ این نامه در انتظار نوار سخنرانی های آقای احمد شاملو و دکتر یزدی می مانیم . چرا که تنها چاپ آن سخنرانیها که پیش از انقلاب صورت گرفته و هیچ ملاحظه ای در آن زمان نم توانست ، وجود داشته باشد . می تواند به کشف واقعیتها کمک کند .

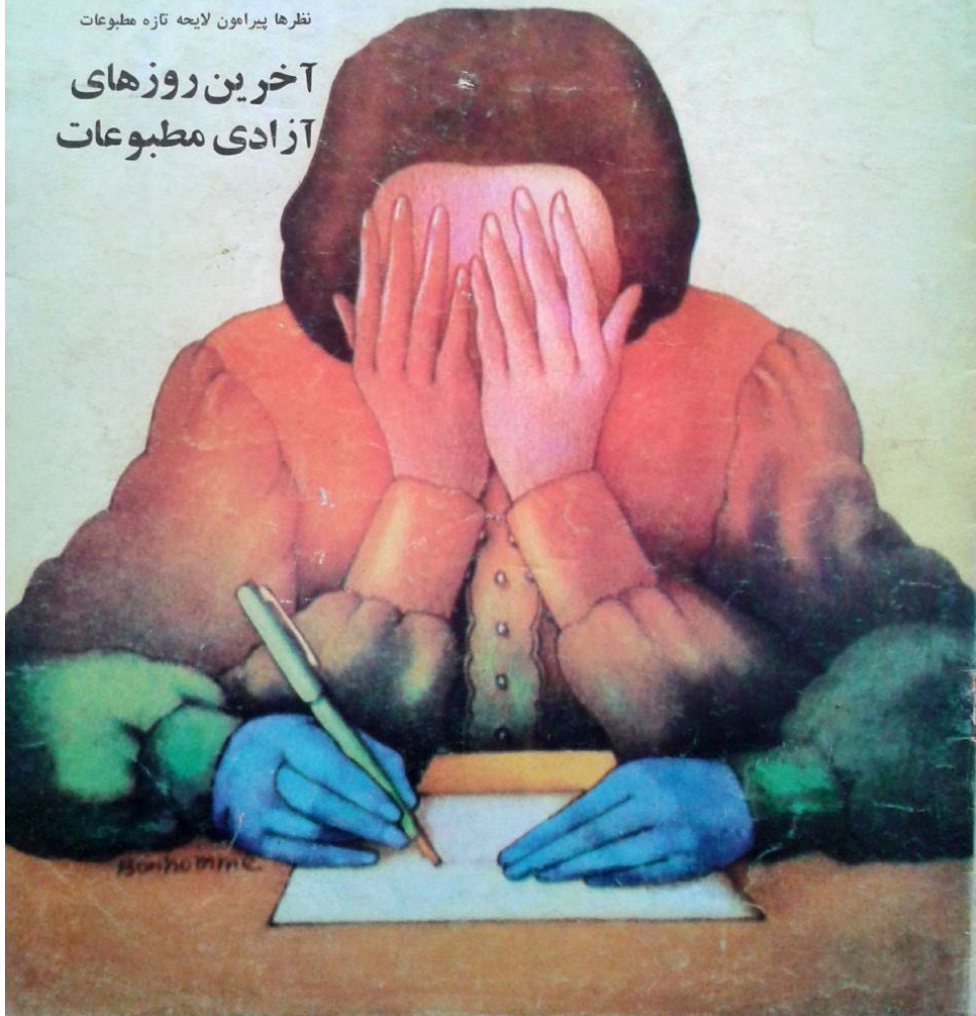
۵۰ ریال

تهدید از محمود

جمعه ۲۵ خرداد ۱۳۵۸ - شماره ۲۱ - سال سی و هفت

نظرها پیرامون لایحه تازه مطبوعات

آخرین روزهای آزادی مطبوعات



فهرست

۳۵	مصاحبه با ایرج اسکندری	۱۸	۳	مقاله حسین رهرو	کاریکاتور
۴۰	سینما	۱۹	۴	نامه هنوز بارهبران ...	نظن خوانندگان
۴۱	افغانستان به کجا می‌رود؟	۲۰	۵	چهارحشتی از انتقاد؟	کلام نخست
۴۶	مطبوعات پس از انقلاب	۲۲	۶	سخن کاسترو باروشنفکران	صفحات اخبار ایران
۴۸	نامه‌ها	۲۶	۱۰	تحریم تنباکو، قیام ناتمام	مقاله احمد شاملو
۵۰	پراکنده‌ها	۳۰	۱۴	مصاحبه با جلال طالبانی	مقاله محمود مهنود
		۳۴	۱۶	شعر	صفحات ویژه قانون مطبوعات



احمد شاملو

* حضور من در آن جلسه ، بله ، فوق‌العاده غیرعادی و بودار بود. رودست خوردم !

* در تاریخ ما کسانی هم بوده‌اند که به دستاویز مذهب ، متفکران را به خون کشیده‌اند .

* شما ، آقای دکتر وزیر خارجه ، تاریخ را ورق نزدید ، آنرا اوراق کردید !

نمونه‌های تاریخی ضدیت با دانش و عقل

رابطه امریکائیان خوب و فهیم باد کتر یزدی

کار بسته‌اند و رندانه به این نتیجه رسیده‌اند که شاید « آنچه که (کذا) برای این آقایان غیر قابل تحمل بوده و (کذا) موجب اعتراض است . دعوت از يك مملعتان و آن هم دعوت برای معرفی نقش انقلابی علمای اسلام می‌باشد ، که به این ترتیب خواسته‌اند گفته باشند که آقایان (یعنی شخص بنده !) هم مملعتان نیستیم ، هم ضد مملعتانی هستیم و هم نقش انقلابی علمای اهل‌ملم را متکرم . این را می‌گویند اقدام سیاستمداران ! (که البته من مطلقاً خیال ندارم از ایشان دعوت کنم که ادعایشان را ثابت کنند ، به‌خصوص در تلویزیون قطب‌زانه . سریل صراط دامن‌شان را خواهیم گرفت) . اما برای اطلاع حضرت‌شان عرض می‌شود که ، دست بر قضا این مساله نه فقط «غیرقابل تحمل» نیست فوق‌العاده هم «جالب» است . چرا که اتفاقاً درست همین موضوع یکی از دلایل عمده اردت‌مند بر مشکوک بودن فعالیت‌های آن «کمینه آمریکائی» و آن جلسه کذائی است که تدارکش را آن بخش از کنفدراسیون برعهده داشت که سایه شما و گروه‌تان را با تیر می‌زدند !

این را شما می‌دانید ، من هم می‌دانم ، شما می‌دانید که من هم میدانم ، من هم میدانم که شما می‌دانید که من هم می‌دانم! - بعدها، حتی آقای پروفیسور فالک و آقای رالف‌ناتس هم همه این مطالب را دانستند ، چون خودم حضوراً به آنها گفتم .

تکلی که فکر می‌کنم درست در همین‌جا

نوکر آمریکاست ، استاد فیزیک یا تاریخ فلان یا بهمان دانشگاه بودن چه چیزی را رد می‌کند؟ وانگهی ، آن افراد آمریکائی هستند و برای آنها خدمت به آمریکا و سیاست خارجی آمریکا لزوماً جرم و جنایت تلقی نمی‌شود که هیچ ، شاید برای این سالاد پدر سوختگی و جهان‌خوارگی سوس غلیظی هم از «میهن‌پرستی» می‌دهند . شما در باره (به‌قول خودتان) «آقای پروفیسور فالک» دوست گرمابه و گلستان دکتر سید حسین نصر ، چه‌گونه قضائتی می‌توانید داشته باشید ؟ - از بی‌ربطی عیسارت که بگذریم ، او را «کسی که علیه شرکت آمریکا در جنگ ویتنام شهرت و سوابق فراوان دارد» معرفی کرده‌اید . دست مریزاد ! شما پس از آن همه سال که در آمریکا زندگی کرده‌اید هنوز نمی‌دانید که مطرح کردن جنگ ویتنام به‌عنوان «موضوعی که افکار عمومی آمریکائی‌ها جلوش جبهه گرفته است» سیاسی بود که بوروکراسی حاکمه آمریکا برای انحراف افکار جهانیان از شکست احتمالی که با تمام زرادخانه‌اش در آن غلتیده بود پیش گرفت تا بتواند از این طریق عقب‌نشینی منتضحانه نظامیش را توجیهی به‌دست داده باشد؟ واقعا که آدم را نومید می‌کند آقای وزیر خارجه !

آقای دکتر یزدی پس از آن شخصاً از صغرا و کبرانی که جیده‌اند مجاب شده‌اند که «پس اصل مسئله (یعنی شرکت ایشان در آن کنفرانس) مورد بحث و اعتراض نیست» سیاست روز را به

باید از آقای دکتر یزدی که ظاهراً « وزیر امور خارجه» دارد جزء اصلی نام و مشخصات‌شان می‌شود عمیقاً سپاسگزاری کنم که با نامه شیوای‌شان اسباب تفریح و خنده مبسوط دوستان بنده شدند . این دوستان پس از کلی ذوق و حال به این نتیجه رسیدند که اگر استعداد سیاسی آقای وزیر هم چیزی در حد انشای فارسی‌شان باشد بهتر است داوطلبانه به کرسی دیگری از نوع «وزارت داروسازی» نقل بفرمایند .

خنده و نشاط دوستان ، بیشتر به این علت بود که هدف نامه ، رد یا تکذیب «مطلب بی‌اساس» که گویا بنده درباره‌ایشان نوشته‌ام عنوان می‌شود ولی عملاً در نایید آن «مطلب بی‌اساس» ادامه می‌یابد و به پایان میرسد ! - ضمناً دوستان علی‌رغم همه حسن‌نیتی که نشان دادند نتوانستند دریابند که آقای دکتر وزیر امور خارجه از برش‌مردن عناوین و القاب سخنرانان آمریکائی آن جلسه چه منظوری داشته‌اند ، می‌خواستند بنده فاقد عنوان دکتری و مهندسی و پروفیسوری را خجالت بدهند بسا فی‌الواقع قصدشان این بوده است که به کتابسه بفهمانند فعالیت یک چنین آقایان صاحب‌عنوانی نمی‌تواند «مشکوک» باشد ؟ - اگر آقا اسم و رسم و عناوین و القاب سخنرانان آمریکائی را به منابه ردیه‌ای منطقی بر ادعای «مشکوک‌بودن» فعالیت‌های آن حضرات به رخ بنده کشیده‌اند (که البته جز این هم نمی‌تواند باشد) باید گفت قربانت مردم، در روزگاری که شاه‌بک‌مملکت با همه‌طول و عرض

باید روشن کنم این است که اگر چه مقام منبع وزارت دو بار سعی کرده‌اند القا کنند که دعوت کنندگان ایشان «آمریکاییان خوب و فهیم» بوده‌اند، از آنجا که هنوز علی‌رغم شغلشان کاملاً «دیپلماتیزه» نشده‌اند بدون توجه بند را آب داده‌اند. منظور آن جاست که در «مهرسی» مترجم سخنرانی من، او را «از اعضای ایرانی همین کمیته و وابسته به همان گروه از کفدراسیون ایرانی (!)» مرقوم داشته‌اند. البته ایشان را ضمناً «یکی از دوستان آقای شاملو» هم به قلم داده‌اند که بنده شخصاً با خواندن این عبارت از رو رفتم، چون ایشان به خلاف فرمایش آقای وزیر از دوستان نزدیک آقای ابراهیم‌زندی بودند. در رکاب آقای یزدی به واشنگتن آمده بودند و هنگامی که ما به خانه حضرت نام‌ریکس رسیدیم، آقای یزدی شاهد بودند که موقع دست دادن خودمان را به یکدیگر معرفی کردیم. اسم حضرتش یادم نمی‌آید ولی در ترجمه سخنرانی بنده چنان خرابکاری جانانه‌ای فرمود که می‌توانست در نظر آقای وزیر خارجه آینده کاملاً «دشمنانه» تلقی شود.

باری، آقای وزیر دیپلماتی ایران با این عبارت «همان گروه از کفدراسیون ایرانی» آمده‌اند ایرو را درست کنند چشم را کور فرموده‌اند. خواسته‌اند با صنعت بسیار پیش‌رفته افتاده تجاهل‌العارفین تظاهر بی‌نمکی کرده باشند به آن حد از «معصومیت» که، فی‌المثل: شاهد باشید مسلمانان، که من حتی اسم صحیح اینس گروه‌ها را هم آخرش نتوانستم درست یادگیرم! — ولی به احتمال زیاد به کارزدن این شگرد کار دست آقا داده: منظورشان البته «کفدراسیون دانشجویان ایرانی» است، و به این ترتیب، اقرار آقای دکتر یزدی به حضور آن گروه در شورای مرکزی آن کمیته آمریکائی، تأییدیه دیگری است بر آنچه من نامش را «روابط پنهان و تار عنکبوتی» گذاشته‌ام، یعنی آن بندهای پنهانی که عروسک‌های خیمه‌شب‌باری را می‌چیناند. گمان می‌کنم یکی از آن «مطالب بی‌اساس» بنده که آقای وزیر خیال داشتند در نامه خود تکذیب کنند و بعد به کلی از خاطرشان رفت همین نخ نایلونی است که انگار بدجوری لای دست‌وپال‌شان پیچیده.

از دیگر نکات نامه ریاست فائده دیپلماتی انقلابی ایران، یکی اصرار ایشان است به تکرار این به اصطلاح «برهان قاطع» که: اگر قبول دعوت آمریکائی‌ها جرم بوده، چرا من شرکت خود در آن جلسه را جرم نمی‌دانم؟ — و در نهایت امر، بدنبال این عبارت افزوده‌اند: «ایشان (یعنی بنده شرمند) که تازه نفس از راه

رسیده بودند و هنوز هم زبان انگلیسی را بلد نبودند پس به توصیه و معرفی چه کسانی برای ایشان برنامه‌ئی گذاشته بودند؟» (البته ایشان دقیقاً روشن نمی‌کنند که «توصیه‌کننده» و از آن بهتر «تحمل‌کننده» من به آن امریکائی‌های خوب و شریف به راستی «چه‌کسانی» می‌توانسته‌اند باشند، ولی خودم روی بدجنسی ذاتی و لایسند «ضد انقلابی» و «طاغوتی» که در نهادم هست فکر می‌کنم باید منظورشان سردمداران و عوامل یکی از دستگاه‌های مفصله‌الاسامی زیر باشد: دربار شاه، دار و دسته فریدون هویدا، بنیاد شاهنشاهی فلسفه سید حسین نصر، دفتر مرکزی آقای احسان یارشاطر، عوامل ساواک و اردشیر زاهدی، سازمان سیا ۷ سازمان کولکوکس کلان، کمیته کیفی، حزب کمونیست آمریکا، سازمان کا.گ.ب، ارکستر فیلارمونیک بوستون، و بالاخره — به مفهوم امروزی کلمه: ضد انقلاب علیه‌الله).

مع‌ذک جواب مقام منبع وزارت بسیار ساده است:

اولاً که بند ظاهراً فقط برای کسانی «ناشناس» و «تازه از راه رسیده» هستم که از یکسو سالیان درازی از عمر خود را در دامن «نامادری وطن» به سر برده‌اند و از سوی دیگر مطلقاً با فرهنگ فارسی سر و کاری ندارند و با آن یکسره بیگانه‌اند (که این موضوع احیر از خط و ربطشان هم پیداست).

ثانیاً از جمع‌بندی معلومات ساله به راحتی می‌توان به این نتیجه رسید که دعوت از من برای سخن گفتن در مجمعی که یک سخگوش هم شما بوده‌اید دقیقاً نوعی نمل وارونه زدن بوده است. در حقیقت، آقای دکتر، بنده اقرار می‌کنم که در آن ماجرا، خیلی ساده «دوست خوردم». زیرا کم‌ترین نتیجه حضور من در آن جلسه این بود که منظور اصلی آن آقایان را از برگزاری آن کنفرانس پنهان می‌کرد و به شرکت کاملاً بودار شما در آن جلسه رنگ دیگری می‌داد، کما اینکه خود شما نیز امروز سعی می‌کنید حضورتان را در آن جلسه عجیب آمریکائی‌اسلامی مانوئیلی کلیسای آل‌سولز واشنگتن، با انکای به شرکت من در آن کنفرانس توجیه کنید. بگذارید یادآوری کنم که آن جلسه مدت‌ها بعد از شکست افتخاح‌آمیز «سفر ملوکانه» و درآستانه نوامیدی مطلق طراحان سیاست خارجی آمریکا از حفظ رژیم دیکتاتوری محدرضا پهلوی تشکیل می‌شد.

خودتان هم نوشته‌اید و درست هم نوشته‌اید که بنده انگلیسی نمی‌دانم و سخنرانی به قول شما طولانی را برای عدّه‌ئی آمریکائی به فارسی ایراد کردم و این «به تصدیق شرکت کنندگان در

کنفرانس مطلبی و مسالئی غیرعادی» و تسوی چشم‌زنده بود. آیا این مطالبی که مرقوم فرموده‌اید خودتان را به فکر نمی‌اندازد؟ راستی برای چه با آن همه اصرار مرا به آن کنفرانس دعوت کرده بودند؟ همه آن آقایان از پیش مرا می‌شناختند و همه‌شان می‌دانستند که من انگلیسی نمی‌دانم. آقای نام‌ریکس س‌بار به خانه من تلفن کرد و هنگامی که به او گفتم هنوز مشن سخنرانی به انگلیسی ترجمه نشده است، با آن که می‌دانست احمد کریمی صالح‌ترین فرد برای قبول این زحمت است مانع محبت داوطلبانه او شد و با اصرار تمام دوست شما را کاندیدای ترجمه سخنرانی من کرد که خودتان ملاحظه فرمودید چه دست گلی به آب داد: من از ری گفتم او از بغداد. — من هم مانند شما همه این دعوت را «غیرعادی» یافتم و فقط بعدها بود فهمیدم چه کلکی خوردم. و فقط بعدها بود که معلوم شد «دوستان آمریکائی» وزنه بهتری برای آن یکی کفه ترازوشان پیدا نکرده بودند. پس بگذارید به آن سؤالتان که «چه‌کسانی مرا توصیه کرده بودند» با در نظر گرفتن همه احتمالات دنبال جواب قانع‌کننده‌ئی بگردیم. اگر نمی‌رنجید و اگر قول می‌دهید که چاق را به جگه قلم تفرستید یا زنده‌خورها را به سوی من کیش ندهید جرات بیشتری پیدا می‌کنم و می‌توانم صاف و پوست‌کنده در جوابتان بگویم یکی از آن «کسانی» که ممکن است دعوت من «تازه از راه رسیده» را «توصیه کرده باشد» می‌تواند شخص شما بوده باشید!

و اما در مورد سخنرانی‌تان:

حالا که دهانم را باز کرده‌اید بگذارید این راهم بگویم که متأسفانه شما در مورد سخنرانی‌تان در آن جلسه گرفتار سوء تفاهمی شده‌اید که انگیزه‌اش بیماری وحشتناک «خود حجبیبینی» است. — مرفود داشته‌اید «همه ناظر بودند که چگونه سخنرانی این‌جانب مورد استقبال قرار گرفت» (به به! چی فرمودیم!)

سخنرانی حضرتان (که با اجازه شما بنده اسش را می‌گذارم «گزارشی مخدوش» که به قصد اطمینان خاطر یافتن دوستان تهیه شده بود) به خلاف پنداری که خود در ذهن دارید، به تمام معنی «پرت» بود. بروید و خدای بزرگ را سپاس بگزارید، یک نان بخورید و صدتا نان دورسرتان بگردانید و صدقه بدهید که انگلیسی ندانستن من شما را از بدترین مضمضه‌ئی که ممکن بود در تمام طول عمرتان گرفتارش بشوید نجات بخشد. اگر من همان‌جا در جلسه کنفرانس بی‌برده بودم که شما به‌جمله مجموعه وحشتناکی از دروغ و حمل



تاریخ «سخرانی مندل و منطقی» نام داده‌اید، امروز از آن روز نوم بعنوان تلخ‌ترین خاطره عمرتان یاد می‌کردید، زیرا بدون تعارف آقای وزیر، بنده ناچیز فی المجلس، به‌نصام معنی اصطلاح، چنان پنهانی از جناب‌تان می‌زم که برای همیشه خیال معلق‌زدن پیش لوطی از خاطر مبارکتان برود. شب‌دراز است: منتظر متن آنرا چاپ بفرمایید. کیه حاضر است.

شما که احتمالاً از کلمه «روشنفکر» کسانی چون هوشنگ نهاوندی و شفاء‌الدین شجاع برایتان تداعی می‌شود، طی آن «گزارش» - مستقیم یا غیرمستقیم - کل حرکت فرهنگی این ملت بزرگ را منکر شدید و در حقیقت دانسته و ندانسته به‌لجن کشیدید. یادتان هست که فرمودید روشنفکران ایرانی همیشه به‌این مملکت خیانت کرده‌اند (یا چیزی در این معنی)؟ همان مطلبی که احمد کریمی را واداشت شما را با اختصار عقیده‌تان درباره شیخ فضل‌الله، کاشانی‌ها، بهبهانی‌ها و امثالهم به‌صلاحه بکنند؟ - آن خنده قبا سوختگی‌تان را که وقتی در میان تعویب مخاطب می‌دهید آن روز برای اولین بار دیدم، و درست‌تر گفته باشم: در راه بازگشت که دوستان مذاکرات مربوطه را ترجمه کردند، تطبیق کردم! شما آن اتهام آنرا نداشتید که وقتی فاعله می‌تراشید دست‌کم به‌استثناهایش هم اشاره می‌کنند. شما چنان مطلق‌گرای و حشمت‌گرا هستید که سکه‌تان یک‌رو بیشتر ندارد و البته نباید ازتان توقع داشت که بگویند در همان حال که در متن مذهب، در این مملکت جانانه‌ترین حرکت‌های اندیشه و فرهنگ تاریخ بشریت صورت گرفته است، کسانی که فلسفه را «علم تعطیل» می‌نامیدند و از هنر و فکر خلاصه بی‌نیازی و بی‌زاری می‌نمودند و بدین سفاکت باورناکردنی فخر می‌کردند متفکرترین مخرهای سازنده همین فرهنگ را به دستاویز مذهب به‌خون کشیده‌اند.

شما در گزارش‌تان چشم‌براین حقایق بستید اما تاریخ مثل گوه سرجای خود ایستاده است و به خاطر شما از نقل فاجعه کوتاه نمی‌آید:

* متوکل، جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را بدین کار دست زد مجازات نمود و امر به تقلید داد و روایت و حدیث را اشعار کرد.

[مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۴۶].

* سخت‌گیری نسبت به اهل بحث و نظر و استدلال: از این هنگام شروع شد و اندک‌اندک به نهایت شدت رسید، چنان که اگر پناهگاه‌های امنی برای این فرقه در ظل حکومت‌های بویهی و سامانی تشکیل نمی‌شد بیم فزونی آنان در قرون چهارم و پنجم می‌رفت.

[تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج اول، ص ۱۲۴، به اختصار].

* غلبه عصر ترك بردستگاه خلافت نیز بدین امر یاری کرد و سادگی ذهن و تعصب ذاتی این قوم، به اهل حدیث و فقها و متعصبین فرصت نی‌توئی برای آزار صاحب‌نظران و فیلسوفان و عاقلان قوم داد.

[الیعقوبی، ج ۳، و ظهر الاسلام، ص ۴۳].

* این اعمال متعصبانه فرصت‌های مناسبی برای اهل سنت و حدیث و فقها و محدثین در آزار مخالفان خود که همه‌تیم به‌کفر و زندقه و الحاد بودند - مثل ریاضیون و فلاسفه و متکلمین معتزله - به‌وجود آورد و این فرصت را ظهور اشعری و تشکیل فرقه اشاعره کاهل کرد.

[تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ج ۱، ص ۱۳۵، به اختصار].

* زیان‌هایی که جلوگیری از بحث و نظر و اعتقاد به تسلیم و تقلید براندیشه بحث‌مسلمین وارد آورد بی‌شمار، واز همه آنها سخت‌تر آن است که با ظهور این دسته در میان مسلمین، مخالفت با علم و عناد با تأمل و تدبیر در امور علمی و تحقیقی در حقایق و انتقاد آراء علمای سلف آغاز شد، زیرا طبیعت محدثین متوجه به وقوف در برابر نصوص، و احترام آنها، و محدود کردن دایره عقل و احترام روایت به‌حداعلی و منحصر ساختن بحث‌ها در حدود الفاظ است. این امور سبب عمده ضعف تفکر و تفضیل نقل بر عقل و تقلید بدون اجتهاد و تمسک به نصوص بدون تعقیب درمقاصد آن و بغض و کراهیت نسبت به فلسفه و اجزاء آن و درآوردن متفکرین در شمار ملحدین و زنادقه گردید. . . . آن‌چه در کتب بود بر آن‌چه در عقل محترم است برتری یافت و عالمی

کد از نصوص دینی و لغوی به مطالب بسیار در حفظ داشت بر عالمی که قلیل‌الحفظ و کثیرالتفکر بود رجحان یافت. . . . اکرام محدث و فقیه بر بزرگداشت فیلسوف و متفکر فزونی یافت. در نتیجه، فلسفه و سایر علوم عقلی از رواج افتاد تا به جائی که نظایر محمد بن زکریا و ابونصر و ابوریحان و ابوعلی حکم سیرغ و کیمیا یافتند و جای شخصیت طب و طبیعیات و ریاضیات و منطوق‌الهیات را فقها و محدثین و مفسرین و متکلمین اشعری و کرامی و جز آنان گرفتند.

[همانجا، ص ۱۳۵].

* از قصیده‌ئی که فرخی در تهنیت فتح‌ری (به دست سلطان محمود غزنوی) دارد اتهام اهل ری به عقاید دهری نیز هویداست. و این اتهامات را آن چه نظام‌الملک درباره مجدالدوله دیلمی و پیروان تشیع و اعتزال در عراق آورده است کامل می‌کند. وی در سیاستنامه به آنان نسبت نفی صانع و اعتقاد به عقاید باطنیان و زنادقه می‌دهد و ایشان را در شمار بده‌ذهبان می‌آورد. با ظهور تعصب مذهبی و رواج سیاست دینی در ایران از قرن پنجم به بعد، آن آزادی عقاید که تا اواخر قرن چهارم وجود داشت از میان رفت و جای خرد را به نقش و خشکی و سبک مغزی داد و از اینجاست که می‌بینیم از این پس یا صاحبان آراء فلسفی به سختی مورد تعقیب واقع شدند و یا ناچار گردیدند که عقاید خویش را به شدت و بیش‌تر از سابق با آراء اهل مذاهب پیامیزند. . . . در مدارس از قرن پنجم به بعد تعلیم و تعلم علوم عقلی ممنوع بود و جز ادبیات و علوم دینی چیزی تدریس و تحصیل نمی‌شد. . . . در قرن ششم و هفتم کتابخانه‌های عظیم برپا رفت و حوزه‌های علم برچیده شد و علوم عقلی که با آن همه رونق و شکوه در تمدن اسلامی استقبال شده بود راه اندراس و انظماس گرفت.

[همانجا، ص ۱۳۶].

* اصولاً پیروان دین و فقها و زهاد در میان اهل سنت و جماعت، علمی را که نفع آن برای اعمال دینی ظاهر و آشکار نبود عدید الفائده می‌پنداشتند.

[مجموعه الرسائل العکبری، جلد ۱، ص ۲۴۸، به اختصار].

* نگاه داشتن این گونه کتب نیز منجر

به انهام صاحبان آنها به کفر و زندقده و الحاد می‌شد. ابن اثیر در حوادث سال ۲۷۹ می‌نویسد که در این سال صحافان و کتابفروشان از فروش کتب کلام و جدل و فلسفه ممنوع شدند. سوزاندن کتاب‌های فلسفه و آزار صاحبان آنها هم در قرن پنجم و ششم ابری معتاد بود و ما در متون تواریخ به نمونه‌هایی فجیع از این کار باز می‌خوریم.

[گلدزیهر ، مجموعه التراث الیونانی ، ص ۱۲۴ به بعد] .

* مخالفت اهل دین با فلسفه بیشتر در موضوع الهیات ارسطو بود . فلسفه را گذاشته از اشتغال بر سفاقت و حمق علمی مکروه دانسته غالباً فلسفه را به کفر والحاد نسبت داده و حتی متکلمین را که با فلسفه آشنائی داشتند از ملحدین شمرده‌اند .

[تاریخ علوم عقلی ، ج ۱ ، ص ۱۴۰] .

* ابلیس در فریفتن فلاسفه از این روی قادر شده است که آنان به آراء و عقول خود بسنده کرده‌اند ، وزمین را ستاره‌ئی در میان فلک فرض کرده‌اند ، گفتند همه قوه و ذات صانع در عالم موجود و از جوهر لاهوت است . بعدا ابلیس گروهی از مسلمانان را فریفت و ایشان را در شمار این فرقه فلاسفه درآورد که گفتارها و کردارهایشان دلالت بر نهایت هوشیاری ایشان دارد و این قوم را از علوم هندسی و منطق و طبیعی اطلاع بود و به هوشیاری اموری پنهانی را استخراج و کشف کردند مگر آن که چون از الهیات سخن گفتند در اشتباه افتادند و سبب اشتباه این است که آدمیزاده همه علوم را درک نمی‌کند و در این گونه موارد باید به شرایع مراجعه کرد .

[تلبیس ابلیس ، ص ۴۵ به بعد به اختصار] .
* اگر بنده‌ئی به همه منهیات خداوند غیر از شرك دچار شود بهتر از آن است که در علم کلام نظر کند . اگر شنیدی که کسی بگوید اسم ، مسمی و غیر مسمی است شهادت ده که وی از اهل کلام است و دینی ندارد . و حکم من در باب علمای کلام آن است که آنان را به تازیانه بزنند و در میان عشائر و قبائل بگردانند و بگویند این سزای کسی است که به کلام روی آورد . احمد بن حنبل گفت که اهل کلام هیچ گاه روی رستگاری

نخواهند دید و همه علمای کلام زندیقند.

[تلبیس ابلیس ، ص ۸۳] .

* علم هندسه از علوم مکروه شمرده می‌شد و اشکال هندسی به مثابه اشکال طلسمات و نیرنگیات جلوه می‌کرد و حتی دوائر عروضی را هم محکوم این حکم قرار داده کسی را که کتاب عروض و دوائر آن در دست داشت به الحاد متصف می‌کردند .

[الاغانی ، جلد ۱۷ ، ص ۱۸] .

* ابن عباد (از وزرای معروف قرن چهارم) با همه روشن بینی به هندسه با نظر بغض می‌نگریست و مهندسین را احق می‌خواند .

[معجم الادباء ، ج ۴ ، ص ۱۷۴]

* فخرالدین رازی معتقد بود که معرفت عالم سماوات از طریق اخبار بهتر میسر است تا از طریق علم فلک .

[گلدزیهر ، مقاله یادشده] .

* جاحظ متکلم مشهور معتزله کتابی در رد علم طب داشت .

[الفهرست ، ص ۴۱۸] .

گزارش شما به دوستان آمریکائی ، آقای وزیر ، هدفش دادن این اطمینان خاطر بدانها بود که عقربه تاریخ ، به سمت شما و دوستان شما ، به سلامت ، دست کم عقب‌گردی هزارساله خواهد

کرد اما شما تاریخ را ورق نزنید . آن را اوراق کردید .

من پیشنهاد می‌کنم هر چه زودتر آن « سخرا می استدلال منطقی » را چاپ کنید تا همه بخوانند و دریابند که فی الواقع وقتی می‌گویند « بیهوده سخن بدین درازی نبود » استنادهای حکم را در نظر نمی‌گیرند .

اما ، از همه چیز گذشته ، آقا ، شما که ماشاءالله این قدر حوصله دارید که به هر « مطالب بی‌اساسی » جواب می‌دهید چرا در خصوص « اسناد رابطه شاه با مقامات امریکائی » که گفته می‌شود به موقع از سفارت ایران در واشنگتن به سرعت رفته است و ظاهراً آن آقای دیگر - داماد شما - در این امر دخالت مستقیم داشته است این جور مثل ماهی سکوت فرموده‌اید ؟

« مطالب (انشاءالله) بی‌اساسی » که باید درباره اش حرف بزنید و توضیح بدهید ، چیزهایی است که در این رابطه در ذهن مردم می‌گذرد . خزعبلاتی که اشخاصی از قبیل بنده بنویسند در حقیقت باد هواست ، اما سکوت شما در قبال مسائلی اساسی از آن گونه باعث حرف‌هایی می‌شود که دیگر باد هوا نیست ، توفان است . از بنده بپذیرید .

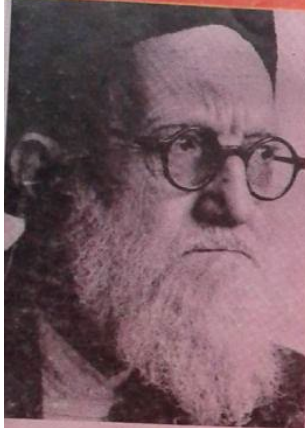
احمد شاملو
فاقد هر نوع شغل وزارتتی



۵۰ ریال

تجدید ان محمود

جمعه اول تیر ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۲ - سال سی و هفتم



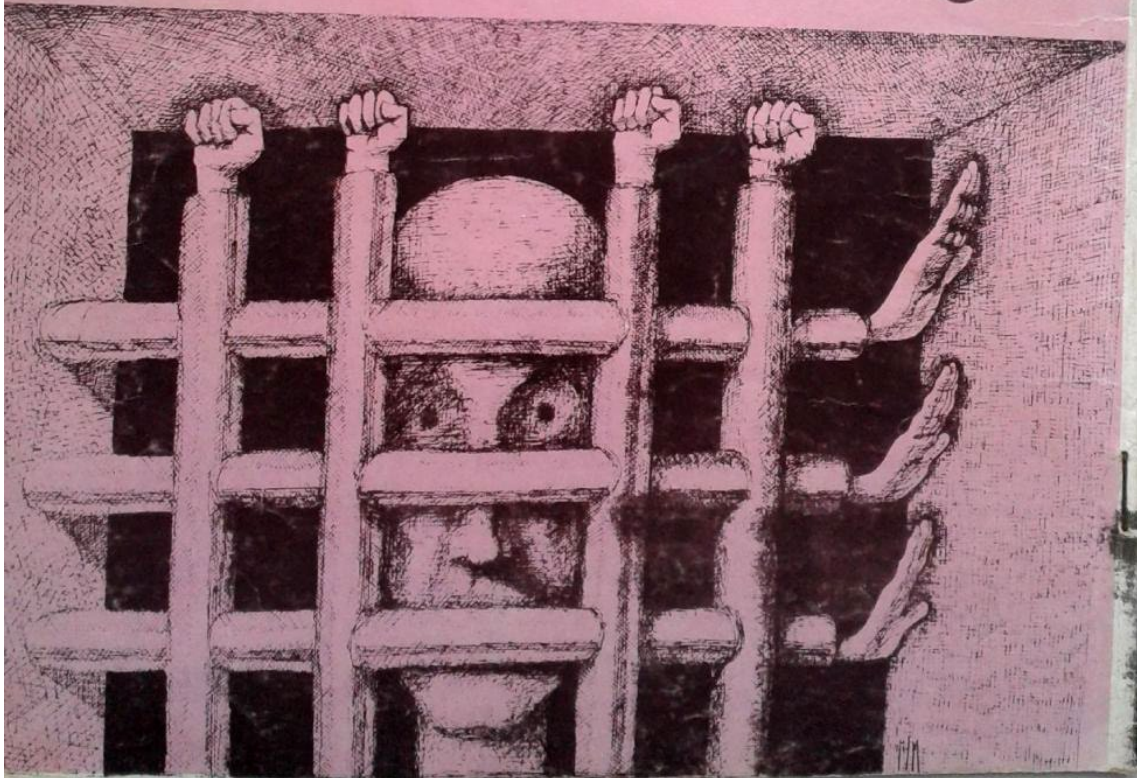
استاد: فریدمختاری
من در رفتارندوم قانون
اساسی شرکت نمی کنم

برنامه طلوع خورشید لغو شده است! -

مقاله‌یی از احمد شاملو

نظریاتی پیرامون:
پیشنویس قانون اساسی

این سند آزادی ملت نیست



فهرست

۳۵	مقاله احمد شاملو	۲۰	کارخانه‌ها را ملی کنید	۳	کاریکاتور داریوش رادپور
۳۸	مقاله محمود بهنود	۲۲	مصاحبه با ایرج اسکندری	۵	تلفن خوانندگان
۴۰	مقاله احمد کی‌نژاد	۲۶	صفحات جهان	۶	یادداشت‌های کوجه انقلاب
۴۲	مقاله عبدالله والا	۲۸	نامه‌ها	۸-۱۵	صفحات ایران
۴۶	نگاهی به مطبوعات پس از انقلاب	۳۰	شعر	۱۶	گزارش سینما دانشگاهیان
۴۸	نظرخواهی درباره قانون اساسی	۳۳	سینما	۱۸	روزنامه‌ها و نشریات تهران
۴۹	پزاکنده‌ها	۳۴	یادی از رضا رضانی	۱۹	طرح بیژن فرهگی

احمد شاملو

برنامه طلوع خورشید لغو شده است!



* من پیشنهاد اخراج اسلام کاظمیه و شمس آل احمد را به کانون نویسندگان خواهم کرد، چون در تهیه لایحه مطبوعات دستی داشته‌اند.
* دولت، یا فرادولت، یا فرودولت حتی این اندازه شعور برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان هیأت مشورتی و مجلس مؤسسان فرق بگذارند.

ناچیزی بدگمان باشد و حساست نشان دهد به غریب و هلهله پیروزی صدا به صدا درآید خند نا اس فرب یکبار دیگر از دروازه تاریخ گذشت و به «تروا»ی خواب‌آلود خوش حسال درآمد. مگر این بار، آنان که در شکم اس نهان بودند شمشیر به کف نداشتند: آنان رهبری باخود آورده بودند که دوست را دشمن و دشمن را دوست جلوه می‌داد. قهرمانان جان برکف و پاکباز خلق، منافق و بیگانه پرست نام گرفتند و رسواترین دشمنان خلق بر ارنکه قدرن نشاندند. شادی خوش‌بینان دو روزی بیش نیابند. سرود، در دهن‌های باز مانده از حیرت به خاموشی کشید. آزادی، بار نمکنده بازگشت و امید، ناشکفته فرو مرد.

مناسقم، دوستان. روزهای نخست سخن از «هندار» بود، امروز سخن از «تسلت» است. برنامه طلوع خورشید به کلی لغو شده است! گفتیم «رهبران انقلابی» پشت پرده گمناهم پنهان شده‌اند. نمی‌دانم اعضای «شورای انقلاب»



اگر در تنهایی و یاس می‌میریم، باری، بار امانتی را که نزد ماست و نمی‌باید برخاک راه افکنده شود به خاک نمی‌اندازیم. دیروز جنم بود، امروز نیز لامعاله چنین است. زمانه به نام‌ها دیگر شد: پیش از آن که روزگار ما به سرآید توفان به غرش درآمد و بساط ابلسی فرعون را درهم نوشت.

از دوستان ما، بودند بسیاری که هیچ‌ان‌رده به رقص درآمدند و گفتند شاه خودکامگی به مور رفت، اکنون می‌تواند «شادی» باشد. - گفتیم به مور رفتن شاه، آری. اما به مور سپردن خودکامگی بحثی دیگر است. بخشی عمده از این مردم، فردپرست بالفطره‌اند. پرستدگانی که معشوق قاهر را اگر نیابند به جوب و سنگ می‌تراشند. نپذیرفتند. گفتند تجربه سال‌ها و قرن‌ها اگر نتواند درسی بدهد باید بر آغسل گوسفندان گذشته باشد! - سالیان دراز جوب خوشبینی‌ها و فردپرستی‌ها مان را خورده‌ایم، جوب اعتماد بی‌جا و اعتقاد نادرست‌مان را خورده‌ایم. این، بدبینی است، به دورش افکنید که اکنون شادی باید باشد، اکنون سرود و آزادی باید باشد. اکنون امید می‌تواند از قعر جان ظلمت کشیده ما بشکفتد و رو به خورشید، طلوع رباب‌ترین فردای جهان را چشم به راه باشد.

بیدا بود که این دوستان، در اوج غم انگیز هیجانی کورچشم برخوف انگیزترین حقایق بسته‌اند. آنان، درست به هنگامی که می‌بایست بیش از هر لحظه دیگری گوش به زنگ باشند. به رقص و پایکوبی برخاستند، و درست به هنگامی که می‌بایست بیش از هر زمان دیگری هشیار و بیدار بمانند و بهر صدا و حرکت

اگر دیگر پای رفتن مان نیست، باری

قلعه پاتان

این حجت با ما تمام کرده‌اند که اگر می‌خواهید در این دیار اقامت گزینید

خرشید با ابلسی

قراری بیندید!

[۱. باعداد، ترنخری مربوط به ۱۶ سال پیش] سال‌ها اختناق و وهن و تحقیر بر ما گذشت. جسم و جان ما طی این سال‌های سیاه فرسود اما اعتقاد ما به ارزش‌های ولای انسان نگذاشت که تر یا در آیم. پیر شدیم و درهم‌شکستیم اما زونیم و سر به تسلیم فرو نیاوردیم. تاریک‌ترین لحظات خورشیدی و غمینی را از سر گذراندیم اما به ابلسی «آری» گفتیم، چرا که ما برای خود چیزی نمی‌خوانیم. به دوباره دیدن آفتاب سر امینی نوشتیم. آفتاب ما از درون به جانمان می‌تابد: مگر این غرور بودیه که





چه گمانی همد. خواب و صلاحیت آنان برای مردمی که چنین انقلاب شکوهمندی را به نسر رسانیده اند آشکار نیست. آیا با این مردم چنین رفتاری شایسته است؟ آیا این مردم حق ندارند که آمران جدید خود را بشناسند و بدانند چه کسانی سرنوشت ایشان را به دست دارند و به کجا رانده می‌شوند؟

پاسخی که شنیدیم غصه‌آمیز بود. گفتم این آقایان سه چهارم آنهایی که به عنوان تنها دساتورهای انقلاب به مردم تحمیل شده‌اند نه فقط شخصیت چشمگیری ندارند بلکه بیشتر به ذهن کجی کودکان می‌مانند. پاسخ‌های ایشان به سئوالاتی که در ذهن مردم می‌گذرد، بی‌رودرواسی عباراتی از نوع «تاجان‌شان درآد» و «تا چشم‌شان کور بشود» است. راستی راستی که آدم باورش نمی‌آید. این تحفه‌های عجیب و غریب یکپو از کجا پیدایشان شده است؟ آخر چه‌طور ممکن است جامعه‌ای که از آن انقلاب خونین بیروز بیرون آمده است اینها را به عنوان سازندگان نهاد نو خود بپذیرد؟ اینها حرف روزمره‌شان را بلد نیستند برنند و ذهنی که وامی‌کند آدم می‌خواهد از خجالت ریز زمین برود. اینها نوك دماغ‌شان را نمی‌توانند ببینند و حداکثر جهان‌بینی‌شان این است که راجع به بوشیدگی موی زن توضیح «علمی» بدهند و در بارهٔ تشنغ قلقلک دهندهٔ امواجی که موی زنان بخش می‌کند رطب و یا بسی به هم بافند یا درباب اینکه صدای زن «تحریرک‌آمیز» است اراجیف بگویند. آخر چه‌طور ممکن است کار انقلابی بان همهٔ سرودها به این بیچارگی بکشد و سرنوشت انقلابی به آن عمق و عظمت به دست چنین نجگانی بیفتد که حقارت دنیای قوطی کبریتی‌شان غیرقابل تصور است و بزرگترین مسأله‌ای که فکر و ذکرشان را به خود مشغول کرده نوسری خوردگی پست‌ترین عقده‌های حیوانی آنهاست؟ - و نازه، و اویلا، از همه طرف می‌شویم که این انقلابیون وارداتی در «خورای انقلاب» هم جزو چهره‌های اصلی هستند. آخر مگر چنین چیزی را می‌شود به آسانی باور کرد؟

هیچ کس پاسخی به ما نداد. فقط زیر گوش‌مان گشتند مواظب خودمان باشیم که اسم‌مان را در لیست «ضد انقلاب» و «مفسدین فی‌الارض» و «مخاربین با خدا و امام زمان» می‌نویسند. گفتم بهم نیست، بیه همهٔ این چیزها را

به نمان عالیده‌ایم و حر اینهم انظاری نداریم. ولی آخر تکلف‌انقلاب چه میشود؟ انقلاب «علمی» بود، مگر نبود؟ انقلاب برای «دعوت‌گراسی» بود، مگر نبود؟

در جواب ما، چماق بدست‌ها را روانه خیابان‌ها کردند تا مافی‌الضمیر حضرات را در نهایت فصاحت به ما ابلاغ کنند. شعار چماق-بدست‌ها احیاج به نصیر و تعبیر نداشت:

دموکراسیک و علی
هر دو دشمن خالص!

زنان و دختران رزمده ما، فریاد‌های شرم‌آور و موهن «یا روسری یا توری» را به عنوان نخستین دساتورهای انقلاب تحویل گرفتند.

معین‌ترین نویسندگان و روزنامه‌نگاران ما را که سال‌ها زندانی کشیده و شکنجه داده‌اند به روانی از روزنامه راندند و مبلغ حرفه‌نسی، «رسانخیز» را برمسند سردبیری آن نشاندند. یکی دیگر از مبلغان رسانخیز، بی‌هیچ برده-پوشی، با عنوان «مفسر سیاسی، سمای انقلاب» روی پرده تلویزیون ظاهر می‌شود و تازه شما که تماشاچی محترم انقلابی باشید یک چیزی هم بدهکارید: همهٔ آتهائی که در آن دستگاه با رژیم شاه جنگیده بودند ساواکی و ضد انقلاب از آب درآمده‌اند و همه‌شان را به خاطر خانم و آقای که شما باشد «با قاطعیت تمام» از آن دستگاه ریخته‌اند بیرون!

آبارتمان‌های چند میلیون تومانی شمال شهر (و به عنوان نمونه آبارتمان‌های «آ.اس.پی» در انتهای بوسف‌آباد) که به نام مستضعفین مصادره گردیده به تصرف کسانی داده شده است که تا نیشید باور نمی‌کنید. یک روز صبح سربچ آن آبارتمان‌ها بایستید و حضرات مستضعف‌ها را در بنزهای ششصد آخرین سیستم تماشا کنید و دست کم معنی این لغات انقلابی را یاد بگیرید! این که دیگر قیمت و افترا نیست: درد حاضر و بز حاضر.

به کتابفروشان تبریز که از مزاحمت گروه‌های فشار به جان آمده شکایت به کمیته برده بودند پیشنهاد کردند که کتاب‌های غیرمذهبی را در برابر دریافت دوبرابر بهای روی جلد آنها وسط میدان شهر آتش بزنند!

در بسیاری از شهرستان‌ها، کتابفروشی، شغلی ضد انقلابی تلقی شده است. صاحب تنها کتابفروشی کازرون (به عنوان نمونه) از شهر خود آواره شده است و این اواخر در بروجرد (به عنوان نمونه) هر پنج کتابفروشی شهر را در یک ساعت معین و با یورش که آشکارا از قبل تدارک دیده شده بود به آتش کشیدند.

در سپیده دم انقلاب، کارگران بیکاری را که از گرسنگی به‌جان آمده بودند به گلوله بستند

و اخیراً سه تن از سرخ‌ترین رهبران کارگران نفت را که با شهادت و از خودگمشتگی تمام عمر اعتصاب نفت را تا فرار شاه مخلوع پیش بردند به زندان انداخته‌اند.

مفتخوران و خائنین مسلمی که به نفع شاه و رژیمش در مجالس شورا و سا به بزرگترین جنایات تاریخ صحنه گذاشته‌اند مورد بخشش قرار گرفته‌اند، حال آنکه شریفترین و مبارزترین فرزندان خلق تا همین چند روز پیش در زندان‌ها مورد آزار و شکنجه بودند بی‌این که دست‌کم اتهام این افراد عنوان بشود. حماد شیبانی هنوز در زندان است و روزهای متوالی است که برای اعتصاب غذا با مرگ دست و پنجه نرم می‌کند. زنان را صاف و پوست‌کنده از اجتماع رانده‌اند و از این طریق عملاً نیمی از جامعه را عاطل و باطل گذاشته‌اند. موضوع زنان کارآفرین قضائی مشتی است نمونه خروار.

برشردن یکایک این موارد مشکل نیست، فقط فرصت می‌خواهد. ولی، دوستان! غیبرغم همهٔ این انحرافات، شاید هنوز بتوان امیدوار بود که چیزی از دست نرفته است. شاید هنوز بتوان به‌خوش خیالی چنین پنداشت که این همه اعمال و رفتاری است که به اشتباه صورت گرفت و مقصران آنها کسانی هستند که نادانسته و بی‌خبر فریب «ضد انقلاب» را خورده‌اند که هنوز کاملاً نومید نشده است و به جست‌وجوی مفری برای بازگرداندن روزگار گذشته، از تحریک‌پذیری ناشی از تعصبات کوریاره‌نسی‌گان که سوء نیتی هم در کارشان نیست سوء استفاده می‌کند.

خوب. شاید هم واقعا چنین باشد. من این خوشبینی را می‌پذیرم و به برداشت‌های شما متقاعد می‌شوم. اما اکنون به من جواب بدهید: بیستم تلقی‌ات شما از این مسائل دیگر چیست:

(۱) ترهات شرم‌آوری را، نخست، با پنهان کردن موادی از آن، به عنوان «پیش‌نویس قانون اساسی» در روزنامه‌ای چاپ می‌کنند. کسانی که متعهدترین افراد جامعه در برابر آن به مقاومت برخاستند و فریاد برداشتند که این تله‌ای بر سر راه آزادی و انقلاب است، سخنگوی دولت زیر قضیه می‌زند و می‌گوید آن «پیش‌نویس» محصول دماغ فردی غیرمستول است که نظر شخصی خود را عنوان کرده، و پیش‌نویس «حقیقی» هنوز منتشر نشده است. اما چندی بعد، پس از آنکه به اعتماد رسمیت سخنان این «سخنگو» مطلب فراموش شد و سر و صداها خوابید، همین اعلام می‌کند که «شاید» متن اصلی پیش‌نویس قانون اساسی همان باشد که به چاپ رسیده (یا چیزی در این حدود)!

(۲) صالح‌ترین مرجع علمی و قانونی کشور برای بررسی طرح قانون اساسی، اگر کاروان حقوقدانان کشور باشد کجاست؟ دست‌کم

بعضی از خرج خورهای سرفرازا که نیست!
 هنگامی که این قانون اعلام کرد که طرح
 پیشنهادی قانون اساسی کشور پیش از آن که
 تقدیم مجلس مؤسسان بشود باید با دقتی وسواس-
 آمیز عمیقاً مورد نقد و بررسی حقوقدانان و
 صاحبان صلاحیت و اهلیت قرار بگیرد، طبق
 معمول چند ماهه اخیر، جماعتداران صاحب سبک
 جدید با شعار معروف «اعدام باید گردد» گرد محل
 تجمع حقوقدانان رقص مرص خود را آغاز کردند،
 و ناگهان در روزنامه عصر تهران افاضات یکی
 از آن همه جبهه‌های دوست داشتنی جدید را
 دیدیم که بی‌هیچ تعارف و رودروسی درآمده
 بود که «خیال کرده‌اید ما همین جوری اختیارمان
 را می‌دهیم به دست چندصدتا حقوقدان؟» - توجه
 فرمودید دوستان آقایان حتی «اختیارشان» را
 به دست حقوقدان‌ها هم نمی‌دهند!
 (۲) بسیاری که گروه‌های مسئول جامعه و
 کانون‌های روشنفکران و صاحبان نظران برای
 بررسی مسائل مربوط به قانون اساسی و تنظیم
 طرحی برای آن تشکیل داده بودند، در دو
 نوبت اول مردم‌آزمی، علی‌رغم همه تلاش‌های
 خود پشت در بسته تالارهای تجمع ماند و راه
 به درون نیافت. صاحبان جدید قدرت و مملکت،
 به همین آشکاری کوشیدند فعالیت این سمینار
 را خنثی کند. - آقایان در این «مبارزه قدرت»
 حتی به کاردانان و مغزهای متفکر یا متخصص
 هم احساس نیاز نمی‌کنند. کارهاشان را خودشان
 شخصا انجام می‌دهند، چون که احتیاط شرط
 عقل است. فراموش نکنید که «انقلاب ما» پیش
 از آن که انقلاب ضد امپریالیستی باشد انقلاب
 ضد کمونیستی بوده است، و هر که معمم نیست
 کمونیست است و لاغیر!
 (۳) بدون این که چیزی (هرچند ناچور و
 تحمیلی) به اسم «قانون اساسی جمهوری» وجود
 داشته باشد! یعنی بدون اینکه هنوز صابنه‌ئی
 برای حکومت و خط و چینی برای تدوین قوانین
 کشوری مشخص شده باشد، ناگهان آقایان
 «دولت موقت» بدو بدو آمدند و «لایحه»-ئی
 آوردند که «قانون مطبوعات» است! - باللعجب!
 البته از یک هفته پیش حضرت اسلام کاظمیه
 (که گمانش گمزن خودش: شایع است که معاون
 یا مشاور آقای وزیر ارشاد ملی و خیرات شده
 و همان اول کار به مشروطیت خود رسیده) ندانی
 در داده بود که بله، بالاخره مطبوعات که
 «بی‌صابطه» نمی‌شود! (نوار شب‌های شعر
 استنباط سوره هوز موجود است: با صدای همین
 آقا اسلام که از تلخی «ضوابط» اداره سانور
 شاه بعضی می‌کند و بعد قاف قاف می‌زند زیر گریه!) -
 باری، و حرب توده هم که این اواخر آب توبه
 پسر ریخته و خنثی را برای اعضای خود اجاری
 کرده، دنبال فرمایشات آقا اسلام زبان گرفته

بود که آره نایا، نعوذالله مگر «مطوعان
 بی‌صابطه» هم می‌شود؟
 بگذریم. آقایان «دولت موقت» پس از
 ونگی که آقا اسلام و حزب بوده رها کردند را
 قضیه چندان هم اندک به ساکن نیافت. ناگهان
 جسر وحشتناکی تحت عنوان «لایحه قانونی
 مطبوعات» آوردند وسط (که برای ضبط در تاریخ
 بدنیست عرض کنم که گفته می‌شود سنجحت
 مهمان دوگانه، آقا اسلام کاظمیه و آندستش
 آل احمد است) و آقای امیرانظام که معمولاً
 مسائل جاری مملکتی را با عبارات نکولسی
 «نمی‌دانم» و «خبر ندارم» و «بنده نشیندم»
 حل و فصل می‌کرد و شاید به همین دلیل توسط
 آقای وزیر امور خارجه با عنوان سفیر کبیر به
 حواشی قطب شمال تبعید شد این بار برخلاف سبزه
 مرضیه همسگی با صراحت قابل تقدیری تصریح
 کرد که این لایحه «ظرف ده روز» از این تاریخ
 تصویب «خواهد شد»! - فاتحه!
 «لایحه» را که زیر دماغت می‌گیری، از
 بند بندش بوی الرحمن آزادی قلم، و گند و
 نغفن قدرت‌طلبی و انحصارجویی قشری که خود
 را «برنده بازی» می‌داند بلند است. لایحه‌ئی
 که در هر ماده‌اش تله‌ئی کار گذاشته‌اند، و پر
 از انواع و اقسام نکات مهم و قابل تفسیرات
 و تاویلات کشدار است و به جای آن که متلا
 (خدای نکرده) روزنامه‌نگاران و اهل قلم را
 برای حفظ میراث‌های انقلاب و نگاهبانی از
 دموکراسی و پیشگیری از تاخت و تاز تشنگان
 قدرت و خودکامگی باری کند، پیشاپیش به
 دفاع از مواضع قدرت فردی برخاسته نویسنده
 هر مطلبی را که به مذاق صاحبان قدرت خوش
 نیاید به حبس‌های تا سه سال تهدید کرده است.
 من این‌جا مطلقاً در پی آن نیستم که یک‌کدام
 مواد این لایحه را تجربه و تحلیل کنم و نشان
 بدهم که کاه‌لیسان؟ برای آن‌که چتر مصونیتی
 بر سر خود بگیرند و برای آن که بتوانند پشت
 سپری پنهان شوند، با چه ترفندی تفرات‌نگری
 کوشیده‌اند علیرغم همه نهادهای تشیع در هر حال
 یکی از مراجع تقلید را به مقام دنیایی و غیر
 روحانی یک «دیکتاتور» برانند. زیرا با در
 نظر گرفتن این نکته که پیش از تحریر و تصویب
 قانون اساسی هیچ لایحه‌ئی «نمی‌تواند» صورت
 قانونی به خود بگیرد، اصولاً کل این لایحه
 (صرف نظر از خوبی و بدیش) حرف مفت است
 و حتی تنظیم و پیشنهاد آن به شورای انقلاب
 نیز می‌تواند جرم شناخته شود، بخصوص که
 نیت طراحان آن نیت خیری نیست و گامی است
 که آسمانه و از سر سوء نیت در طریق ضدیت
 با انقلاب و سرکوب انقلاب برداشته شده است و
 نوطه مشهودی است که بر علیه همه دستاوردهای
 انقلابی و به‌ویژه به‌فصل ایجاد اختناق درآسانه

تدوین قانون اساسی جمهوری صورت می‌گیرد.
 این کج‌ترین قدمی است که دولت سا
 فرادولت با فرودولت نا بدین هنگام برداشته است.
 طراحان این به اصطلاح «لایحه قانونی» در کمال
 شهامت و «صداقت انقلابی» همه تعارفات و
 طاهر سازی‌ها را بوسه‌اند گذاشته‌اند کج‌طافچه،
 و نشان داده‌اند که بی‌هیچ برده‌بوشی، دست‌در
 طریق «منافع» همان «متضعین» قدم بر میدارند
 که هر از چندی گروهی را به خیابان‌های می‌زنند
 و از میان تارهای صوتی آن بی‌خبران بی‌گناه
 غرنده می‌کشند که:
 «دموکراتیک» و «ملی»
 هر دو دشمن خلقند!
 چنان که گفته، تنظیم این لایحه نوطه‌ئی
 مشهود است برای ایجاد اختناق در آسانه تدوین
 قانون اساسی جمهوری: اعلام فرموده‌اند که این
 لایحه را «ده روزه» تصویب «خواهد کرد» (که
 بعد این مدت را اضافه کردند) و این در
 هر حال پیش از مواعیتی است که قرار است کار
 «قانون اساسی» را سازند. یعنی صاف و
 پوست‌کنده پوزه‌بند مطبوعات را آماده کرده‌اند
 تا در مورد خوابی که برای قانون اساسی دیده‌اند
 حیک احدثاتی بالا نیاید. که این البته خیال
 خام است. برای خنثی کردن کسانی که سخن
 گفتن را وظیفه خود می‌دانند، تهدید به‌مسال
 حس نشانه تنگ‌نظری خنثی‌آوری است. بشارت‌باد
 شمارا که بسیاری کسانی که در نهایت اخلاص
 از رجحان خود تیز گمنشته‌اند و به هر قیمت حرف
 خود را خواهند گفت و فریاد خود را به گوش‌ها
 خواهند رساند. مارا از سر بریده نترسانید. و من
 شخصاً به‌توان نخستین قدم در طریق افشای این
 نوطه، و به‌عنوان اولین عکس‌العمل در برابر
 این اقدام، در نخستین جلسه مجمع عمومی
 کانون نویسندگان ایران اخراج آقایان اسلام
 کاظمیه و شمس آل احمد را از صف سرداران
 شرافتمندی که آنجا گرد می‌آیند و مرکز ابر اولون
 قلم به‌منافعی چنین خجالت‌آور ترجیح می‌دهند
 پیشنهاد خواهیم کرد.
 (۵) در این خصوص، هنوز شاهکار همه
 شگردهای انقلابی باقی مانده است:
 خشکسوی دولت اعلام فرموده است که
 مردم باید فکر تشکیل مجلس مؤسسان را بگذارند
 در گوزه و آتش را بخورند، چون تصمیم بر این
 است که همان «هیات مشورتی» چهار نفره کار
 «مجلس مؤسسان» را هم انجام بدهد. یعنی
 فی‌الواقع بگذار همان‌ها که قبا را می‌برند،
 خودشان هم بدوزند و خودشان هم ببوشند! - و
 این یعنی انقلاب ضربدر انقلاب ضربدر انقلاب!
 درحقیقت، دولت یا فرادولت با فرو دولت
 (چون هنوز کسی نفهمیده است که دست‌زدند)
 بقیه در صفحه ۴۷

برنامه طلوع خورشید لغو شده است! - مقاله‌یی از احمد شاملو

به‌ساز که می‌رقصد (حتی این اندازه شعور را هم برای مردم قائل نیست که احتمالاً میان يك «هیات متورتي» و يك «مجلس مؤسسان» فرق بگذارند. «هیات متورتي» (که البته طبق معمول ، کیسه سیاهی بادوتا سوراخ به‌جای چشم ، تنها تصور مردم از آنهاست) مثنی افرادند با منافع مشترك ، که نهایتاً مورد اعتماد شخصی هستند که بالای دولت یا بالای فرا دولت یا بالای فرو دولت قرار گرفته است . اما وقتی که صحبت « مجلس مؤسسان » پیش می‌آید بی‌درنگ موضوع انتخابات به‌ذهن متبادری می‌شود ، و بلافاصله « افرادی » جلو چشم مجسم می‌شوند که برخلاف ترکیب «هیات متورتي» منافع مشترك یا یکسانی ندارند ، زیرا نمایندگان طبقات گوناگون جامعه‌اند .


چگونه ممکن است هیات مورد اعتماد يك فرد خاص از يك طبقه خاص را به‌عنوان هیات مورد اعتماد تمام طبقات يك جامعه به‌کل مردم آن جامعه « جازد »؟ چگونه می‌توان تصور کرد که ممکن است طرحی که چنین هیاتی لزوماً از پایگاه منافع طبقه خود تهیه کرده است منافع تمام طبقات را شامل شود ؟ و چگونه می‌توان به‌خود اجازه داد چنین هیاتی ، باغصب عنوان مجلس مؤسسان ، به‌نماینده‌گی فاقد اعتباری از سوی همه طبقات يك جامعه ، چنان طرح يك‌سویه

و يك‌روبه‌نی را که خود برداخته است خود مورد تصویب قرار دهد؟ - و تازه ، موضوع نهایی ؟ موضوع رفتارندوم درمورد قانون اساسی ، دیگر چه صیغه‌یی است ؟ آیا منظور از این شعبده‌بازی اخیر آن است که اکثریتی بی‌خبر نیز در توطئه‌نی که بر ضد تمامی جامعه در کار شکل گرفتن است شرکت داده شود ؟

آقای بازرگان! مسؤول نهایی‌های این لطافت آشکاری که پس از آن همه بدبختی‌ها و خونریزی‌ها به‌دستاوردهای انقلابی این مردم نجیب و صبور وارد می‌آید شما نیستید . اگر به‌نام و حیثیت خود پای‌بندید بی‌سمنان تاریخ درباره‌ شما چنان قضاوتی خواهد کرد که تصورش چندان آسور و غیر قابل تحمل است و بدین‌نکته شما خود بهتر از هر کسی آساید ، و اگر به‌روز جزا معتقدید لاجرم می‌دانید که دارید چه عاقبتی برای خود تدارک می‌بینید . تصور نمی‌کنم خطابه‌هایی از آن‌نوع که در تلویزیون ایراد می‌کنید بتواند در پیشگاه عدل خداوندی سر مولی از بار شما بکاهد .

دلان خوش است که بگویند قدرت اجرایی ندارید ؛ اما اگر بندگان خدا ندانند خدا می‌داند که شما بر این کرسی فاقد قدرت خوشترسید و همان را بفرودت فاقد کرسی ترجیح بدهید ، زیرا تصور می‌کنید که آخر پائیز ، وقتی که جوجه‌ها را می‌شمارند ، برنده نهایی شما نیستید بی‌آن‌که نظرها

در این جنگ میان قدرت‌طلبی انحصارجویانه از يك‌سو و دفاع از دستاوردهای نیم‌بند انقلابی از سوی دیگر ، پای شما به‌میان کشیده شده باشد . و خدا این سیاست‌بازی شوم را که لحظه‌به‌لحظه خطرناک‌تر می‌شود بر شما نخواهد بخشید . همه چیز را می‌بینید و می‌شنوید و سکوت می‌کنید . شاید آن اکثریت نود و نه و نیم درصدی برای این تصور باطل باشند که به‌راستی از شما کاری ساخته نیست . اما خدا آسمان است و پوزخندهای شما را می‌بیند و آن فرشتگان موکل بر شما در حساب اعمال‌تان می‌نویسند که می‌توانستید و نکردید . آنها در حساب اعمال شما می‌نویسند که می‌فهمیدید و سکوت می‌کردید ، زیرا سود خود را در این می‌دیدید .

برنامه طلوع خورشید به‌کلی لغو شده است . کلاغ‌های سیاهی در اهنگ تا سراسر این قلمرو را اشغال کنند . خبرهای بدی در راه است اما کلاغ‌ها برای شما نیز حامل خبر خوشی نخواهند بود .  برای‌تان متاسفم آقای بازرگان . با این تامل سیاستمدارانه آخرت مطبوعی در کار نیست . دنیا ارزش آن را ندارد که فدای آخرت شود . هیچ‌کس در این نکته سخنی ندارد . اما دریغ‌آه که برای شما دنیایی هم نمی‌بینم - خسرالدنیایا و الاخره به‌بهترین می‌گویند .

۵۰ ریال

تهدیه از محمود

جمعه ۲۲ تیر ماه ۱۳۵۸ - شماره ۲۵ - سال سی و هفت



فهرسب

۳۶	اسلام بیش می‌تازد	۲	تلفن خوانندگان
۳۸	شعر	۳	کاریکاتور
۴۰	مطبوعات پس از انقلاب	۴	کلام نحت
۴۲	نامه‌ها	۵	یادداشت‌های کوچک انقلاب
۴۵	ترکیه ...	۶	شایعات
۴۲	موزیک	۸	صفحات ویژه ایران
۴۳	مقاله احمد شاملو	۱۱	زیر ذره‌بین
۴۶	مقاله مسعود بهنود	۱۲	مصاحبه با حاج‌سیدجوادی
۵۰	پراکنده‌ها	۱۶	مقاله دکتر اسماعیل زاده
		۱۹	قم ، گهواره انقلاب



احمد شاملو

ما خر خودمان را می رانیم اگر دلخورید، پشت دوری بکشید!

نگاهی به آخرین نطق استاد مهندس بازرگان

(و بالاخره همین چیزهاست که آدم را در این برهه تاریخی نگران سلامت ایشان می‌کند):

– وقتی بیسن انقلابیون نگاه بکنیم [می‌بینیم که] باز اکثریت آنها در همین کارمندان دولتند... تازه آنهایی هم که [در انقلاب شرکت] نکردند بالاخره فرزندان همین آب و خاکند... هیچ‌کس حق ندارد بگوید به دلیل این‌که من در انقلاب شرکت کردم و تو نکردی، تو حق نداری.

و این کلمات قصار به ما ثابت می‌کنند که انقلاب عملی است ناپسند که هیچ حقی برای انقلاب‌کننده به وجود نمی‌آورد. پس شعر معروف شکسپیر را که می‌فرماید «بودن یا نبودن؟ بحث در این است» با الهام از نقطه نظرهای نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران به انحاء مختلف می‌توان بازسازی کرد:

* کارهای پس از انقلاب را از کارهای پیش از انقلاب نیز عقب‌تر بردن، بحث در این است.

* انقلابی بودن یا ضد انقلابی بودن، اصلاً بحث در این نیست.

* انقلاب کردن یا بیخ ریش ملت و دولت بسته بودن، فرقی در این هست؟

* آتش کشتن خاله بودن، – اصل مساله این است!

و غیره و غیره...

اکنون که به عمیق‌ترین تئوری‌های انقلابی می‌برسیم می‌توانیم اندکی هم از غم‌ها و احساس شرمندگی‌های استاد مهدی بازرگان بشنویم:

– [اگر هم] بخوایم کارمندان [طاغوتی]

– همین شعر عامیانه است که می‌گوید «آش خالته، بخوری پاته، نخوری پانه». کارمندان دولت، بد باشند، خوب باشند، هرچه باشند بیخ ریش دولت و ملت بسنه‌اند و نمی‌شود اینها را بیرون کرد.

نکته جالب «آن سخنرانی دو دفعه پیش» عبارت «کارمندان دولت! حالا نوبت شماست و باید انقلاب کنید!» است که نشان می‌دهد انقلاب فرالواقع می‌بایست «دو مرحله‌ای» بوده باشد. ابتدا طبق برنامه خود آقای نخست وزیر در رأس هیات دولت از داخل، و آن آقایان مشهور هم از خارج انقلاب کرده رژیم طاغوت را سرنگون کرده‌اند، ولی بعد که نوبت به کارمندان دولت (آش‌کشت‌خاله) رسید، زیرش زده‌اند و بازیش را در آورده‌اند. معذک آقای نخست وزیر از مردم تمجیب می‌کنند و از رفتار آن‌ها سردر نمی‌آورند. می‌فرمایند:

– ابرار محبت نسبت به کارمندان دولت نمی‌شود که هیچ، به ما هم خرده می‌گیرند که چرا دولت باز همان افراد را که قبلاً هم در این پست‌ها بودند و وسیله فشار و ضرر و فساد بوده‌اند گذاشته و آنها را بیرون نمی‌کند و پدرشان را در نمی‌آورد!

که به عقیده بنده علتش همان این است که مردم دچار فراموشی شده‌اند و شعر «آش خالته بخوری پاته نخوری پانه» را از یاد برده‌اند. اما آقای نخست وزیر یکپو کچه را برمی‌دارند و آش خاله را به چنان ضربه قلمکاری تبدیل می‌فرمایند که بپا و تاننا کن

آخرین نطق استاد مهندس بازرگان را می‌خوانم، در اطلاعات پنجشنبه ۱۴ تیر ماه. نطق حیرت‌انگیزی است و با در نظر گرفتن آوار کاری که بر سر ایشان ریخته، راستی کمی بابت سلامت‌شان نگران شدم. خواستم درباب این نطق چیزی بنویسم، و بدین جهت دوباره آن‌را خواندم، و این بار با نکته سنجی بیشتر، و به آنجا رسیدم که درباب مطبوعات خرده‌گیر خود گفته‌اند «چه قدر باید بی‌حیا باشند» و الخ... دیدم بهترین کار این است که نطق ایشان را تا حد ممکن خلاصه کنم، و از خود ایشان استدعا کنم یک‌بار با دقت تمام به آن نگاه بیدارند و نظر خودشان را – اگر مایل بودند – درباب آن بگویند.

ضمن تلخیص فرمایشات استاد نکاتی هم برای بنده تداعی شد که جسارتاً با حروف دیگری به عرض رسانده‌ام. مسلماً قصد بی‌حیالی یا اساله ادب در میان نبوده است. قسم می‌خورم.

– علیرغم آن سخنرانی دو دفعه پیش، که گفتیم «کارمندان دولت! حالا نوبت شماست و باید انقلاب کنید!» آن انقلاب مورد نظر را نکردند و در دستگاه‌های دولتی خوب کار پیش نمی‌رود. حتی در بعضی دوائر و قسمت‌ها، بازده کار، نسبت به دوازده ماه قبل که دولت ملی و اسلامی و انقلابی روی کار نیامده بود هم کمتر است.

ظاهراً این گلايه نیست، زیرا چند دقیقه دیگر استاد چنین عبارتی را بیان می‌فرمایند:

دولت را کنار بزنیم، اصلاً نمی‌توانیم. آدم نداریم!

البته اگر حضرت نخست وزیر محبت می‌فرمودند و همان‌طور که اذهان تاریک ما را در باب مفهوم انقلاب روشن کردند از مفهوم «آدم» هم تعریفی در اختیار ما می‌گذاشتند، کار بسیار ساده می‌شد و راحت‌تر می‌توانستیم بفهمیم که به راستی چه طور آنچه را که می‌جویند در میان نود و نه نیم درصد از یک جمعیت «لروما» هشتاد و هشت میلیون نفری پیدا نمی‌کنند. از آنجا که هرگز حداکثر رای دهندگان آمریکایی از پنجاه میلیون تجاوز نکرده و این رقم کم و بیش یک ششم جمعیت آن کشور است، ما هم تعداد آراء رفراندوم را با در نظر گرفتن تخفیف مخصوص، یک‌چهارم کل جمعیت کشور گرفتیم و به این نتیجه رسیدیم که نفوس مابدون مستثنی کردن ترکمن‌ها و کردها، هشتاد و هشت میلیون نفر است. وملاحظه می‌فرمایید که مایه کاری حساب کرده‌ایم).

باری با این که آقای مهندس بازرگان تعریفی از «آدم» به دست نداده‌اند و فقط به این اندازه اکتفا کرده‌اند که به سبک دیو جانوس حکیم مدعی شوند که آن، چیزی است که روز روشن با قانون پیدا نمی‌توان کرد، معذک از طریق قیاس، با اتکا به معلوماتی که به دنبال عبارت بالا آورده‌اند تا حدودی می‌توان به

برداست‌های فلسفی ایشان از مفهوم کلمه «آدم» نزدیک شد - می‌فرمایند:

آنچه که می‌شود به خودمان فشار آوردیم، آنچه دوست و آشنا و رفیق و سابقه‌دار که مطلوب دستگاه باشند جمع کردیم، آوردیم. البته عده خیلی کمی هستند.

پس شروط «آدمیت» را در صفاتی که آورده‌اند باید جست‌وجو کرد دوست و آشنا و رفیق آقای بازرگان و آن چند نفر دیگر (یعنی انقلابیون مرحله اول) بودن، و نیز سابقه‌دار بودن و مطلوب دستگاه بودن، بدون در نظر گرفتن شرایط سنی و مسائل دیگر. تحقیق بیشتر در این امر را به عهده خوانندگان می‌گذاریم، چون قرار بر این بود که تنها به غم‌ها و احساسات رفیق آقای بازرگان بپردازیم، فرموده‌اند:

- من شخصا وقتی در همین نخست‌وزیری می‌آیم، یک احساس ناراحتی و شرمندگی پیدا می‌کنم و خودمان را و این عده‌ای را که همراه آوردیم، عیناً شبیه به سرکردگان و پسر عمه و پسرخاله و ایل و تبار مهاجمینی که شهرها را تصرف می‌کردند، می‌بینم.

البته آقای نخست وزیر بی‌درنگ اضافه فرموده‌اند و توضیح داده‌اند که:

- با میل و رغبت نیست که من برانز زاده‌ام را معاون خودم کردم یا دامادم را اینجا آوردم.

و چون این عمل که تنها به دلیل «فقدان آدم در مملکت» صورت گرفته سبب شده است ایشان هر وقت به نخست‌وزیری تشریف فرما می‌شوند شدیداً گرفتار احساس ناراحتی و شرمندگی شوند، درحالی‌که بغض‌گلوئی ایشان را می‌فشارد، حقا به این نتیجه می‌رسند که:

- آن روزنامه عجیب که برمی‌دارد جدول درست می‌کند که ببینید چه جور قوم و خویش - هایشان را آورده‌اند، چه قدر باید بی‌حیا بشد! که البته هر «روزنامه باحیائی» باید در این مورد بخصوص به نخست‌وزیر انقلابی حق بدهد. طبیعاً اگر «آدم» های دیگری در کشور پیدا می‌شد و آقای نخست‌وزیر هم دختران دیگری می‌داشتند «اشکالات نغری» دولت و کابینه خود به خود و به طور مرضی‌الطرفین حل‌میشد و این همه گرفتاری هم برای انقلاب پیش نمی‌آمد. نیز اگر دیگران برادر زاده آقای نخست‌وزیر نشده‌اند باید آن قدر حیا داشته باشند که حساب کنند به این حقیقت پی‌برند که برادر آقای نخست‌وزیر مثل آتاتورک مرحوم «پدر ملت» نبوده است که بتوان همه آنها را در این برهه سازندگی انقلابی به شغل مهمی گماشت. غیر از این است؟ - با وجود این آقای نخست‌وزیر به‌طور گلايه این واقعیت سوزناک راهم تذکر داده‌اند که:

- ما نیامده‌ایم. شما ما را کشانید.

آب به هاون کوفتن و آب به سبد کردن، مشکل این است!

مقدمه‌ئی که من در کنفرانس مطبوعاتی حزب کارگران سوسیالیست بر عرایض خود عنوان کردم و متأسفانه در مطبوعات منعکس نشد شرح این درد اصولی ما اهل قلم بود که، پنداری با بخشی عظیم از مردم با کلمات مشترکی سخن می‌گوئیم اما در نهایت به دوزبان دختاف. یعنی اگرچه کلمات مان یکی است زبان یکدیگر را نمی‌فهمیم و در نتیجه، گفته‌ها و نوشته‌های ما، درست در قلمرو فکری آن توده عظیمی که می‌باید اثری بگذارد بی‌تأثیر می‌ماند و نتهدار محدودۀ همان کسانی اثر می‌گذارد که فی‌الواقع برای دانستن حقایق به شنیدن آن حرف‌ها و خواندن آن نوشته‌ها

چندان نیازی ندارند.

آن توده عظیمی که کتب آسمانی نصارا از آنان به «اغنام‌الله» تعبیر می‌کنند گرفتار چنان تحجر فکری‌غریبی است که هاشا، آت، ماشا، الله، چشم بد دور، با کلنگ هیچ منطق و استدلالی کوچکترین شیاری بر آن ایجاد نمی‌توان کرد!

من از این هورد، نمونه درخشانی در اختیار شما می‌گذارم:

آنها که مصاحبه با ما در تهران مصور خوانده‌اند دیده‌اند که من آنجا گفته‌ام «پس از کودتای ۲۸ مرداد رسماً عضویت حزب توده را پذیرفتم» - و آنگاه با برشردن هواردی از خطاها (یا خیانت‌های) کمیته مرکزی، دلیل پا پس کشیدن خود را از این حزب تصریح کرده‌ام، با قید این عقیده که «رسالت حزب توده، بی‌اعتبار کردن سوسیالیسم در محدوده کشور ما است» و غیره و غیره . . .

عبارت، تا آنجا که به نظر خود

من می‌رسد صریح و روشن است و جز آنچه آشکارا بیان می‌کند مفهوم دیگری ندارد. دو پهلوی و مغلق و پیچیده هم نیست و به اشتباه معنای مخالفی از آن استنباط نمی‌توان کرد. کلماتش هم فارسی است و اگر نیست در فارسی سخت رایج است، همچون کلمه سوسیالیسم من باب مثال.

حالا شما به من کومک کنید ببینم که واقعاً عنداللزوم با چه زبانی و چه گونه سخن باید گفت با امثال آن آقای محترمی که عنوان «دکتر» را هم یدک می‌کشد، و برداشته در روزنامه «بامداد» با اشاره به آن مصاحبه نوشته است: «از کسی که رفراندوم را تحریم و خودش را عضو حزب معلوم‌الحالی مثل حزب توده معرفی کرده بیش از این نباید انتظار داشته باشیم»؟

ظاهراً به هیچ ترتیبی باور کردنی نیست که مخ فردی با تحصیلات عالی و دارای درجه دکترا تا آن حد به اصطلاح «دنده خلاص» کار کند که از مجموعه

مطالبی که می‌خواند تنها چند نکته آسان فهم و عباراتی از قبیل «بابا نان داد» را دریابد و از درك مطالب دیگر یکسر ناتوان بماند. «لاله» را ببیند و «الاله» را نه. اما من به راستی چنین دسته گل‌هایی فراوان دیده‌ام. چنان از مخ فارغند که میان سفیدی و بی‌رنگی تفاوتی احساس نمی‌کنند و درعین حال چنان از نادانی خویش شنگولند که از یاوه بودن احتمالی سخنی که ابراز می‌کنند وحشتی ندارند. و تازه، این حریف، از طبقه تحصیل کرده و دانشگاه دیده‌اش است! - حالا تو بیا و بکوش تا نادانان یا دانایانی را که به خاطر حفظ منافع خویش طریقی تجاهل‌العارف پیش گرفته‌اند با منطق و برهان مجاب کنی، یا از آن مشکل‌تر، به اثبات فریبکاری برگ چغندری بکوشی که تمام هنرش فریفتن نادانان و ناآگاهان است؛ و از آن فاجعه‌آمیزتر این که ناگزیر باشی دلایل قاطع خود را هم در دادگاهی عرضه کنی که قوانین مورد استنادش را

امثال همان برگ چغندر تدوین کرده باشند، و از دادرسان و قضاتسی‌طلب عدالت کنی که خود از مجذوبان و فریفتگان همان برگ چغندرنند! در چنین «دادگاه عدالتی» هیچ چیز به داد تو نخواهد رسید. در چنین «دادگاه عدالتی» کسی به دلایل منطقی و قاطع و بی‌چون و چرای نو گوش فرا نخواهد داد. تو در خلاء مطلق بلاهت یابی خبری یا فریب‌خوردگی و پیشداوری، و از آن بدتر، در برهوت ناامید تجاهل به عمد و کرگوشی مصلحت‌آمیز صاحبان منافع فریادخواهی کشید و گلوی خونینت را خواهی درید، و فریاد تو هیچ وجدان خفته یا متظاهر به خفتگی را بیدار نخواهد کرد. دلیل تو هرچه کوبنده‌تر باشد محکومیتت قطعی‌تر خواهد شد، و حقی که از آن دفاع می‌کنی به هر اندازه که عام‌تر و انسانی‌تر و از منافع فردی و خصوصی شخص تو دورتر باشد تو را به چوبه دار نزدیک‌تر خواهد کرد.

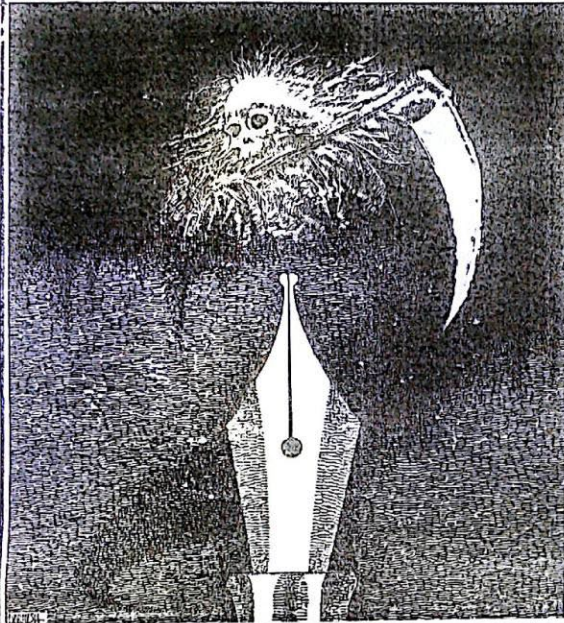
تمام کسانی که در سراسر تاریخ پر ادبار جوامع بشری در این چنین دادگاه‌هایی به مرگ محکومیت یافته‌اند چنین مردمی بوده‌اند. خواه در تاریخ و خواه در افسانه. پس آن کسی که به‌رأی خونبار جلادانی - که حقیقت را زیر سم گوساله زرین منافع حقیر خود قربانی می‌کنند اعتنا نمی‌کند و در بیدادگاه آنان به دفاع از حق برمی‌خیزد، تنها محکوم و وظیفه انسانی خویش است و به الآن و این ساعات و امروز نظر ندارد. زیر چوبه دار خود می‌ایستد، طناب دار را به دست خویش به گردن می‌اندازد و بر سودخواری و سلطه‌جویی نابکاران آب دهن می‌افکند تا سنت شکوه‌مند آزادگی بر سنگفرش خونین همیشگیش پیش رود و سخن حق ناگفته نماند، - و گرنه خود پیدا است: آنان که فهم سخن نمی‌کنند نیازی به هدایت ندارند، و آنان که به راستی نیازمند هدایتند فهم سخن نمی‌کنند.

احمد شاملو

تور از مصروف

مقاله‌های از
احمد شاملو ، غلامحسین ساعدی ،
احمد کی نژاد ، حسین دهر و ...
مصمود بهنود

شنبه ۲۰ مرداد ۱۳۵۸



پورش حکومت نظامی وار به مؤسسات مطبوعاتی و دستگیری روزنامه نگاران گام نخست برای ایجاد فضای اختناق و دیکتاتوری است

آخرین خبر

چاپخانه فتح شد!

ساعت ۱۵/۴۰ جمعه

سرانجام پس از سه روز محض کارگران چاپ یادگاران (آیندگان) و گروهی از نویسندگان و دیگر کارکنان روزنامه که حاضر نبودند محل کار خود را ترک کنند ، و پس از تهیه مقدمات از جمله بسج گروههای چاقوکش و زیر فشار گذاشتن گروههای متحصن ، پاسداران با خشونت بسیار توانستند چاپخانه را در اختیار بگیرند و گروههای متحصن را دستگیر کردند و با خود بردند. به این ترتیب ۳۶ تن از کارکنان آیندگان دربندند و از آنها که بعضی هاشان نیز زخمی شده‌اند ، خبری در دست نیست. از میان این عده ۱۱ تن از کارکنان تحریری آیندگانند و بقیه کارگران و کارمندان این مؤسسه .

دیکتاتوری و خفقان ملی شد

توقیف خودسرانه مطبوعات محکوم است

شاه هم نتوانست

غلامحسین ساعدی

نیت اصلی درم کوبیدن مطبوعات «اپوزیسیون» (مخالف) بوده است و آنهم روزی که لایحه مطبوعات را ملا حضرات به تصویب رسانده‌اند. تازه اگر ستمگ آژاپان ، مواد ارتجاعی این لایحه به اختیار باند چپا روزنامه‌های دیگر درمان مانده‌اند ؟ مگر قانون ، در حق گروهی قابل اجرامت و در حق گروهی غیر قابل اجرا ؟ اکنون وظیفه تمام آزادی‌مدان و آزادی‌نا است اکنون وظیفه تمام آزادی‌مدان و آزادی‌نا است که در مقابل این پورش تنها به حالت تصادفی قناعت نکنند آنها نیز پورش بیاورند ، پورش در برابر پورش ، حمله در برابر حمله ، چاق در برابر چاق ؟ چشم در برابر چشم . و با آزاد کردن تمام مطبوعات ، نشان دهند که مثنی تازه به قدرت رسیده نمی‌توانند همان راه عام سابق را پیش بگیرند و خودسرانه و خودکامه هر طوریکه دلشان خواست پشتکار و برزند و دوباره استبداد سیاه را بر سرناسر وطن به خون فلفلیده منتولی کنند . خاه با آن سببیت و وحشیگری و آن قدرت نظامی و ساواک جهنی نتوانست قلم هار بکنند. و حالاً مثنی انحصارطلب و جبرستیم دلتکار می‌خواهند ادای او را در بیاورند . حداقل از سرنوشت رژیم گذشته و هر رژیم استبدادی دیگر عبرت بگیرند.

دولت یا دیکتاتور ، قدرت حاکم فلسی با به بند کشیدن مطبوعات بی طرف و بی طرفی ، مامیت اصلی بود را باوقامت کامل نشان داد. نشان داد دولتی که خود را دولت انقلاب می‌نامد چه فاشیت و صدام‌نای است و چگونه برای تسلط اختنازیسیها می‌چسبد . اماها بود که آزادی‌مندان و روشنگران و اهل قلم محام فریادشان بلند بود و مدام داد می‌زدند که چه پورش و خشتاکی را برای نابود کردن نسررات انقلاب ترمه گیر خلفای ایران نندارک می‌بینند. ملا و هوارش این نقشه‌ها اظهارنالتشر بود . از همان زمانیکه از آزادی‌مدان فرگفتن و فرست‌طلبان و انصاف‌طلبان مترسد ماملسی ، تمام مستدهای قدرت را در اختیار گرفتند و نشانزده با استناد از ذوق و شوق ترمه های هیجانزده به قلع و قمع تمام آزادی‌های بست‌آمده، پرداختند. خاند بودیم که چهاردهم بریدی راه انداختند و چگونه زیر تمام قول و قرارها زدند ، مجلسی موسسان را مالاذند ، و انتقادات قلابی راه انداختند و دیدیم چه نتیجه‌های حیرت‌آور و شیخ‌های بی‌نام‌نشان مسئله کورا از صندوق ها برپا کردند تا سرنوشت‌نامه سیاهی تنها برای نسل حاضر که برای نسلهای بعدی رقم بزنند نصیحاکی که بیشترشان تنها درروسه‌خوانی و درگرمسبیت صلاحیت دارند و خودم بودگان این فصاحت فرو نشسته که به بهانه‌های واهی و برطدایان باد قولنج به مردم فلفلیه به مطبوعات حمله کردند و روزنامه نگاران و کارکنانی که به هیچ‌جهت‌نشدت برای وجود آوردن فضای آزاد برای بیان وادیننه می‌کوشیدند به زندان کشیدند. با تصرف چاپخانه آیندگان بوسیله گروههای مسلح درواقع قدرت حاکم بایک تیر به چندهدف زد و همانطور که کیهان « آخنرورش مستصاف » به صراحت اعلام کرده بود تمام روزنامه‌هایی که دراین چاپخانه چاپ می‌شد همه به‌حق توقیف درآمد و بعد خبر توقیف روزنامه آخترک و مستتر نشتن پیام امروز و ... و می‌بینیم که به صراحت

وقتی صبح برمی‌خیزی و می‌بینی آزادی نیست

اینک نه تنها قلم به دستان که آزادی قلم ، و نه تنها آزادی قلم که آزادی زیر فشار اختناق و ارتجاع می‌شکند . وقتی قلعه شکسته می‌شوند ، صبح از خواب برمی‌خیزی و می‌بینی نه آیندگان است و غروب ، نه پیام امروز ، فردایش نه آخترک و لابد روزهای بعد نه تهران‌مصور ، نه آزاد ، نه آزادی و نه هیچ نشریه‌ی حقوقی دیگر ، دلها می‌شکند . وقتی می‌بینی گروهی می‌روند تا جامه‌هایی یک شکل بپازند - زیر شعار : وحدت کلمه و حزب‌الله - آنوقت است که درمی‌یابی چیزی در درون این جامه در حال شکستن است و چیزی در حال بوجود آمدن . آنچه می‌شکند اعتقادی است که آدمی به چند تن - که ردای رهبری جامه‌ها پوشیده‌اند - داشته ، آنچه بوجود می‌آید روحیه‌ی اعتراض است . این یک شوخی پلید با ملت است که هزاران کشته داد تا آزادی به دست‌آورد ، این خرد گرفتن نیروهای در پنهان جامعه است که مالیان دراز اختناق و سلب آزادی را زیسته و ناگهان در روزهای انقلاب خود را در خیابان دیده که چه پر شور جان‌های داده تا به آزادی برسند . حمله به نهادهای آزادی - مطبوعات یکی از آنها - از آن اشتباعات فاجعه‌آمیز است که می‌تواند قهرمانانسی را به نیستی بفرستد و می‌تواند خیل میلیونها نفری موافقان را آرام آرام به اجتماع خشمگین دشمنان بدل کند اگر آزادی قلم برای ما قلم بدستان هوست و بی‌آن می‌هریم ، برای آنها که می‌خواهند حکومت کنند ، دریچه اطمینان است و برای هلتی که آزادی اساسی‌ترین خواسته‌های قیامش بود ، موجب است برای زنده ماندن و حرکت . و نبود آزادی اگر ما را به اعتراض می‌اندازد ، حکومت را به خطر خواهد افکند و مردم را به حرکتی نو خواهد آورد . پندرانمان اشتباه کردند وقتی رضاخان قلدر اعلامیه داد «من اهر می‌کنم» در دهانش نکوفتند . ما این اشتباه را نمی‌کنیم و تاب سؤال نسل پس از خود را نداریم اگر بیرسند : شما کور بودید و ندیدید ، آن مرتجعان قدرت‌طلب هیتلار وار گام به گام پیش می‌آوردند ، شما خواب بودید ؟

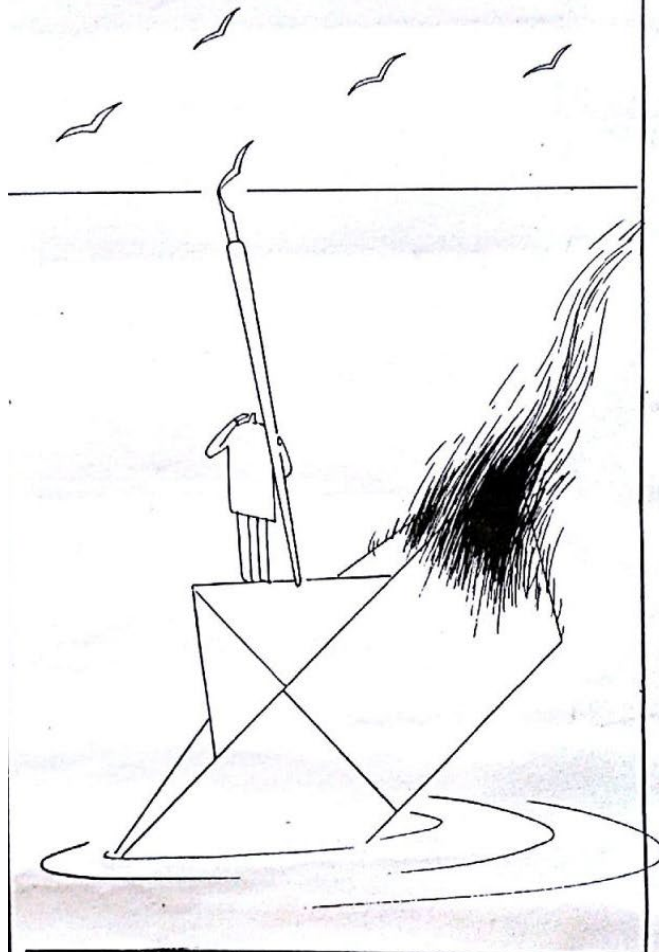
مصمود بهنود

میعاد آزاد یخواهان

یکشنبه ۲۱ مرداد ساعت ۱۸ جلوه دانشگاه تهران راهپیمایی اعتراض تا جلونخست وزیری

ای قلم !
این شان تست که ،

ایستاده بمیری
باناد عسرو کلمرخی



ارتجاع، انقلاب را به بیراهه می کشد

احمد شاملو

حرف ما به جایی نمی رسد . گوشی بدهکار هشدار ما نیست . ارتجاع انحصار طلب که به سختی گرفتار توهم پیروزی شده ، انقلاب را به بیراهه می کشد . در حالی که از وحشت دهوکراسی هشت بر در و سر به دیوار می کوبد در پی آن است برای حفظ قدرتی که با تحریک تعصبات خام اندیشان به دست آورده همه امیدهای انقلاب را قربانی کند . از بیداری تودههایی که خوابگردوار چشم به وعدههای میان نهدی او دوخته اند در هراس است و به ناگزیر هر صدای بیدار کننده و آگاهی دهنده بی را فریاد ابلیس به قلم می دهد و تفریر و تکفیر می کند .

اما این نقض غرض است آقایان ، اگر جنجال و هیاهوی بی پایه و مایه می توانست حقیقتی را لایوشانی کند رژیم سرنگون شده به زباله دان تاریخ نمی افتاد . شعرا بی مخهای شاه و چاقو داران شما هرگز از خواب خرگوشی خود بیدار نمی شوند ، این واقعیتی است ، او چاقو و چاقو هرگز نتوانسته است تا دیرگاه راه بر چرخ تاریخ سب کند .

حکومت برجسته نیازمند برنامه و برش و تعقل است . با زدن و بستن و هیاهو و مقلطه می توان یک چند بی خبران را فریفت اما جامعه را ، سرادر ، بی خبران تشکیل نمی دهند . اما به عاقبت آنچه می کنید اندیشه کردهاید ؟ هیاهویی که شما خود در افکندهاید بیدار کننده تر از همه آن چیزهایی است که ما بتوانیم بگوئیم و بویسیم و به احتمال بسیار در اردوی ارتجاع خواننده و شنونده نمی نیز ندارد . آیا خود به آنچه می کنید می اندیشید ؟ برای شما از هیچ طرف راه نیست ؟

خواهان آزادی بدون قید و شرط همکارانمان هستیم